

گنج‌فروزهای ویژه روز تجلیل از امامزادگان و مقام متبرکه



گنج‌فروزهای ویژه روز تجلیل از امامزادگان و مقام متبرکه

فکرش را بکنید!

روزی از راه برسد که تنها حرم شما داشتن نسبت فامیلی با یک خاندان باشد و تنها مجازاتی که به خاطر این حرم برایتان در نظر می‌گیرند، اعدام! اعدام به خاطر داشتن نسبت فامیلی با اهل بیت پیامبر (ص) این حرم امامزادگانی است که به ایران پناه آوردند

وقتی کسی بدون چتر زیر باران بایستد، چه دلتش بخواهد چه نه، خیس می‌شود. تو حتی اگر در حرم امامزادگان (ع) هیچ کاری نکنی و فقط تماشا کنی، باز هم باران معنویت تو را خیس خواهد کرد و توشم‌ای خواهی گرفت. این فرصتی است برای ما؛ فرصتی که بسیاری از بندگان خدا در حسرتش از دنیا رفتند.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين أجمعين
أما بعد
فإن الله قد جعل في
كل شيء حكما
وعلما
وإن من حكمه
أن يجعل في
كل شيء
مبدأ
ومآل
وإن من مآله
أن يجعل في
كل شيء
مبدأ
ومآل

گنبد فیروزه ای

۵ ذی القعدة

روز تجلیل از امامزادگان و بقاع متبرکه



سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی

اهدایی

گنبد فیروزه‌ای

۵ ذی القعدة - ویژه روز تجلیل از امامزادگان و بقاع متبرکه

تهیه و تنظیم و ناشر: مرکز فرهنگی پژوهشی
معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات اوقاف
قطع: پالتویی

نوبت چاپ: تابستان ۱۳۹۴

شمارگان: ۵۰,۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه

آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی،

مجتمع فرهنگی آموزشی

فکس: ۰۲۵۳۸۱۸۷۱۵۶

تلفن: ۰۲۵۳۸۱۸۷۱۶۹

غیرقابل فروش

فهرست

۹	فصل اول : قصه‌ی فرصت‌ها
۲۳	فصل دوم : مهمان‌های نورچشمی
۳۵	فصل سوم : قصه‌ی برکت‌ها
۴۷	فصل چهارم : فانوس‌های شهر
۶۳	فصل پنجم : آداب میزبانی
۷۹	فصل ششم : کاشی‌های فیروزه‌ای
۸۷	فصل هفتم : قطب فرهنگی

■ پیش از سخن

مرکز فرهنگی پژوهشی معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه، تولید آثار فرهنگی و تبلیغی را در حوزه‌ی «سبک زندگی»، محور فعالیت‌های خود قرار داده است.

کتاب «گنبد فیروزه‌ای» تلاشی است به منظور آشنایی هر چه بیشتر مردم ایران زمین، با مرواریدهایی گران‌بها که در طی قرن‌ها در زمین حاصل خیز این سرزمین افراشته شده اند.

امامزادگان عظیم‌الشانیه که سفیران اهل بیت علیهم‌السلام و نمایندگان آنان بوده و زمینه‌ساز خیرات و برکات فراوانی در زمان حیات خود و پس از آن تا به امروز شده‌اند.

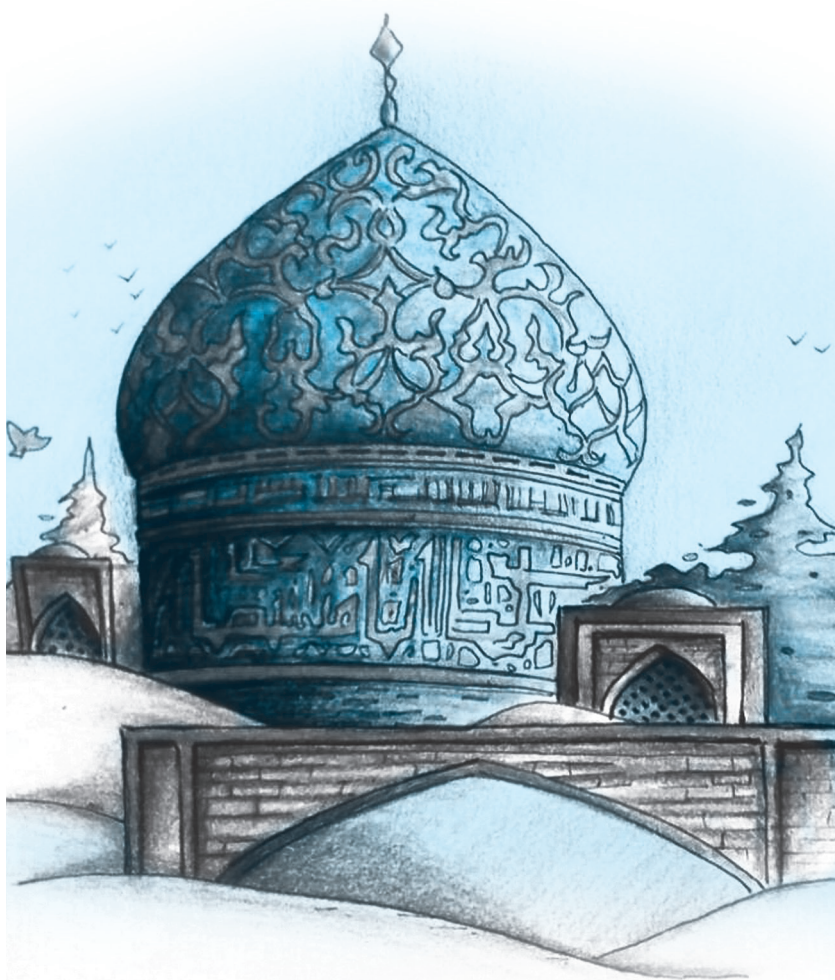
همچنین این کتاب در هفت فصل به هفت موضوع ویژه می‌پردازد. موضوعاتی که ضمن افزایش اطلاعات و آگاهی مخاطب از تاریخ ورود امامزادگان به ایران، اهمیت زیارت و توجه به جایگاه آنان، به مسائلی مهمی در خصوص شیوه‌ی رفتار، زندگی و بهرمندی از فضائل این بزرگان اشاره می‌کند تا الگویی برای دستیابی به «سبک زندگی» شیعی باشد.

این اثر بمناسبت پنجم ذی القعدة روز تجلیل از امامزادگان و بقاع متبرکه تهیه و انتشار می‌یابد.

در پایان از گروه هنری تبلیغی عقیق بابت تهیه این اثر تقدیر و تشکر می‌شود.

فصل اول

قصه‌ی فرصت‌ها



مردم مصر هفت سال فرصت داشتند تا برای سال‌های خشک‌سالی گندم ذخیره کنند.

بنی‌اسرائیل فقط چندساعت فرصت داشتند که تصمیم بگیرند به موسی علیه السلام اعتماد کنند و از وسط رود نیل عبور کنند. بعثت محمد صلی الله علیه و آله برای اهالی مکه فرصتی بود تا با پذیرش دین اسلام، سعادت‌مند شوند. دوران هشت سال دفاع مقدس، مدرسهٔ انسان‌سازی و فرصتی استثنایی برای مردمان آب و خاک ما بود.

«فرصت» کلمهٔ ساده‌ای است و بارها آن را در طول روز به کار می‌بریم؛ اما گاهی لازم است بیشتر درباره‌اش فکر کنیم. آدم‌ها در طول زندگی فرصت‌های مختلفی برایشان پیش آمده و می‌آید؛ نگاهی ساده از گذشته تا به امروز بیندازید. چقدر در تاریخ خوانده‌ایم از انسان‌هایی که فرصتی سر راهشان قرار گرفته است. بعضی قدر فرصتشان را دانسته و بعضی به آن بی‌توجه بوده و از دستش داده‌اند. آن‌ها که خوب از فرصت‌شان بهره برده‌اند، برای ما در تاریخ تبدیل به الگویی می‌شوند و آنها که فرصت‌شناس نبوده‌اند، مایهٔ عبرت‌مان. کافی است چشم‌هایمان را باز کنیم و فرصت‌ها را بشناسیم.

در این فصل می‌خواهیم از یکی از فرصت‌های مهم زندگی‌مان در این دوره و زمانه بگوییم. اگر ما در این عصر زندگی نمی‌کردیم، اصلاً معلوم نبود چنین فرصتی برایمان باشد. ما فرصتی را داریم که برخی از گذشتگان ما یا نداشته‌اند یا اینگونه که ما داریم، نداشته‌اند. پس باید تمام توانمان را به کار گیریم که مایهٔ الگوی آیندگانمان شویم، نه عبرت.

یک فرستی برای حساب و کتاب

تیمی ورزشی را در نظر بگیرید که می‌خواهد برای مسابقات مهمی آماده شود. معمولاً مربی زمانی را در نظر می‌گیرد و بازیکنان را به اردوی تدارکاتی می‌برد؛ یعنی اردویی که در آن افراد تدارک می‌بینند و آماده می‌شوند برای مسابقه‌ی اصلی. در آن اردو بازیکنان سعی می‌کنند تمرین کنند، از نظر روحی آماده شوند، از نظر جسمی به حد ایده‌آل برسند، خودشان را در موقعیت‌های مختلف قرار دهند و عیب و ایرادهایشان را بفهمند تا در زمان مسابقات اصلی، خوب و قوی ظاهر شوند. مثلاً مربی در نظر می‌گیرد که بازیکنانش چند دیدار تدارکاتی داشته باشند، یا این که تمرین‌های خاصی به بازیکنانش بدهد تا آن‌ها از نظر فنی و بدنی، آمادگی کامل را کسب کنند. این اردوها معمولاً در مکان خاصی برگزار می‌شوند که آب و هوای مساعد داشته باشند، شرایط به لحاظ فنی و روحی خوب باشد و

یعنی همه چیز آماده می‌شود برای یک مسابقه‌ی مهم.

زندگی هم همین‌طور است؛ یکی از فرصت‌هایی که به ما اجازه می‌دهد که تمرین خوب بودن کنیم، کمی به خودمان برسیم و تفکر و تأمل کنیم، حضور در محضر امام‌زادگان است. امام‌زادگان که امروزه مرقدشان مورد احترام و توجه دوست‌داران اهل بیت علیهم‌السلام است، فرزندان، شاگردان و نمایندگان رسمی یا غیر رسمی معصومین علیهم‌السلام در میان شیعیان بوده‌اند.

بسیاری از گذشتگان ما این موقعیت و فرصت را نداشته‌اند که از این فرصت بهره ببرند، ولی ما در دروهای به دنیا آمده‌ایم که شرایط بهره بردن از فضای معنوی برایمان فراهم است. مثلاً فرض کنید فردی در زمان حیات امام‌زادگان زندگی می‌کرده، اما به خود ایشان دسترسی

نداشته تا روحش را از طریق ارتباط با ایشان و پند و اندرزهایشان جلا بدهد. یا فردی در زمانی زندگی می‌کرده که به علت خفقان و مشکلات سیاسی و عقیدتی، همراهی با امامزادگان جرم محسوب می‌شده و خطر جانی برایش داشته است. یا حتی کسانی را فرض کنید که به علت مشکلاتی مانند دوری رفت و آمد و... این توفیق نصیبشان نشده که به محضر امامزادگان برسند. اما ما فرصتی تاریخی داریم؛ ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که مقبره‌های امامزادگان شریفان - که به لحاظ برکت هیچ فرقی با زمان حضورشان ندارند - دارای رونق‌اند. به برکت جمهوری اسلامی ایران، تا حدّ قابل توجهی به مقبره‌های امامزادگان رسیدگی شده و همه چیز فراهم است تا ما در فضایی آرام از حضور در حرم‌های ایشان بهره ببریم و روحمان را جلا بدهیم. که بتوانیم به حضرت ختمی مرتبت علیه السلام و خاندان عصمت و طهارت اظهار دوستی و محبت نماییم و به این واسطه نه تنها از ثواب زیارت برخوردار شویم، که خداوند قلم بخشش بر اشتباهات و گناهان مان بکشد.

حضور در حرم امامزادگان، همان اردوی تدارکاتی است؛ ما همان‌گونه که در مقابل جسممان مسئولیم، در مقابل روحمان هم مسئولیم که معارف ناب را در اختیارش قرار دهیم. پس به مکانی می‌رویم که به لحاظ معنوی، خوش آب و هوا باشد. روحمان را در آن مکان جلا می‌دهیم و بعد به توفیق الهی می‌بینیم که این معنویت در زندگی مان خودش را نشان می‌دهد.

دو

فرستی برای تمرین

مثال اردوی تدارکاتی را دوباره به ذهنتان بیاورید. در یک بازی

تدارکاتی، فردی که بناست مدافع باشد، در همان پست قرار می‌گیرد و آماده می‌شود برای درست بازی کردن در مسابقه اصلی. درست است که بازی تدارکاتی است، اما شرایط بازی از فرد می‌خواهد که به آنچه وظیفه اوست، عمل کند. اگر قرار است مدافع باشد، واقعا مدافع باشد و....

حضور ما در حرم امامزادگان هم بناست کار همان بازی تدارکاتی را کند. پیش از هرچیز - همان‌طور که در بخش قبل گذشت - در حرم امامزادگان روحمان را جلا می‌دهیم و با تفکر، توسل و قرائت ادعیه و انجام اعمال عبادی به خداوند نزدیک‌تر می‌شویم.

دوم این که مثل بازی‌های تدارکاتی که هرکس خودش را محک می‌زند و سعی می‌کند کارش را به درستی انجام دهد، ما نیز در حرم‌ها معمولاً سعی‌مان بر این است که به دستورات خداوند عمل کنیم. یعنی با حضور در حرم‌ها، تمرین خوب بودن می‌کنیم. سعی می‌کنیم به احترام آن مکان مقدس، رفتار خوبی داشته باشیم. مثلاً افرادی به احترام امامزادگان سیگار خود را خاموش کرده و نمی‌کشند، یا خانم‌هایی که خود را از نعمت حجاب کامل محروم کرده‌اند، به احترام حضور در این حرم‌های شریف از حجاب برتر استفاده می‌کنند، یا مردم رفتارشان با همدیگر صمیمی‌تر و مهربانانه‌تر می‌شود. خیلی‌ها مقید به نماز جماعت و اول وقت نیستند، اما همین که در حرمی حضور پیدا می‌کنند، از این فرصت استفاده کرده و در نماز جماعت شرکت می‌کنند. خیلی‌های دیگر با قرآن و دعاها ارتباط چندانی ندارند، اما حضورشان در حرم‌ها بهانه‌ای می‌شود تا لحظاتی را با کتاب خدا و حرف‌های بندگان خوب خدا بگذرانند. افراد مختلفی را می‌توان مثال زد که صرفاً حضورشان در امامزاده باعث می‌شود که برخی از رفتارهایشان را ترک کنند و برخی از رفتارهای خوب را جایگزین کنند. این حضور برای همه‌مان یک تمرین است. در حرم‌های شریف،

تمرین خوب بودن می‌کنیم تا در بخش‌های دیگر زندگی هم خوب باشیم.

سه

فرستی برای باران

اگر مدت زیادی باشد که باران نباریده باشد و احتیاج ما به باران و آب، ضروری باشد چگونه خواهیم بود؟ چه رفتاری خواهیم داشت؟ فرض کنید که کشاورزیم و ثمر دادن محصول مان وابسته به این است که باران ببارد. همه زندگی مان وابسته به باران است و اگر نباشد، هیچ نخواهیم داشت. در این شرایط، چگونه منتظر باران خواهیم بود؟ اگر ابری باران‌زا ببینیم، چقدر خوشحال می‌شویم؟ چقدر خدا را شکر می‌کنیم؟ و چقدر به آسمان و آن ابر خیره می‌شویم تا قطره‌ای باران ببارد؟!

اگر ما واقعاً منتظر باران باشیم، از دیدن ابر باران‌زا خوشحال می‌شویم. منتظر می‌مانیم تا حتی شده قطره‌ای از آن ابر ببارد. آن ابر را گرمی می‌داریم و احترامش می‌کنیم. سعی می‌کنیم بیشترین استفاده را از آن ببریم و آن ابر با ابرهای عادی‌ای که هر روز گذر می‌کنند و هیچ قطره بارانی ندارند، برایمان فرق دارد. انسانی که واقعا تشنه باران باشد، این مسئله در رفتارشان نشان داده می‌شود و هرکس که او را ببیند، می‌فهمد چقدر به باران و قطراتش علاقه‌مند است.

مثال باران و انسان‌هایی که در انتظار باران هستند را در نظر بگیرید. حالا ما همین رفتار و ادب و انتشار را باید با کسانی داشته باشیم که ذره‌ای از نگاهشان می‌تواند ما را تغییر بدهد و قطره‌ای از نگاهشان باران می‌باراند به زمین کشاورزی دلمان. دقت کنیم که لازم نیست آن‌ها حتماً زنده باشند و به صورت حضوری برویم کنارشان بنشینیم

و کاسه‌ی طلب دست بگیریم و قطره‌های باران را درخواست کنیم. مجموعه‌ای از قطره‌های گران‌بهای باران رحمت آن‌ها در حضور در حریشان و توجه به آن‌ها نهفته است؛ قطره‌هایی که هرکدامشان برای آبادانی همه‌ی زمین‌ها کافی‌اند. امام‌زادگان و حریشان فرصتی است برای باریدن باران به قلب‌های خشکمان.

وقتی کسی بدون چتر زیر باران قرار بگیرد، چه دوست داشته باشد و چه نداشته باشد، خیس می‌شود. وقتی کسی به مغازه‌ی عطر فروشی می‌رود، چه بخواند و چه نخواند، بوی عطر را استشمام می‌کند و عطر می‌گیرد.

ما نباید تصور کنیم حضور خشک و خالی در حرم امام‌زادگان کاری بی‌فایده است. این حضور حتی اگر بدون آداب باشد و بدون خواندن زیارت‌نامه، مثل همان خیس شدن زیر باران و خوش‌بو شدن است. اگر هیچ کاری نکنیم و فقط در این فضا نفس بکشیم، زیر قطرات باران معنویت آنجا خیس می‌شویم و توشه‌ای می‌گیریم.

پس اگر صرفاً در این حرم‌ها حضور هم داشته باشیم، ذره‌ای از معنویت آنجا نصیبمان خواهد شد و استفاده‌ای خواهیم برد. این حضور در زیر باران و این خوش‌بو شدن به عطر حرم‌های امام‌زادگان را دست کم نگیریم. این فرصتی است برای ما؛ فرصتی که با تأکید باید گفت، بسیاری از بندگان خدا در حسرتش از دنیا رفتند.

چهار

فرصتی برای آداب

زندگی ما پر است از آداب و رسوم و شرایط خاص؛ مثلاً وقتی قرار است به یک مهمانی برویم، مدلی لباس می‌پوشیم که مرتبط با آن

مهمانی باشد، برای ورزش کردن هم مدل لباسمان را تغییر می دهیم و به نحوی لباس می پوشیم که مناسب آن رشته ورزشی باشد، یا در خانه لباس راحتی به تن داریم. حتی هرکدام از فصل های سال نیز لباس مربوط به خودشان را دارند و لباس پوشیدن ما دارای آداب و شرایط خاصی است. نمی شود لباس مخصوص تابستان را در زمستان پوشید یا نمی شود لباس مخصوص مهمانی را در استخر برای ورزش شنا پوشید و

هر کاری و مکانی در این عالم، آدابی دارد. مثلاً فرض کنید که قرار است گیاهی را پرورش دهید؛ پرورش دادن گیاه آداب خاصی دارد. جنس خاکش، مقدار آبی که باید به آن بدهیم، تابش نور خورشید و هرس کردن علف های هرز. از کشاورزی بیرون بیایم و مثال دیگری بزنیم: ثبت نام فرزندان در مدرسه. این کار ساده نیز آداب خودش را دارد و باید طبق همان ضوابط انجام شود. فرم هایی که باید پر کنیم، قوانینی که باید رعایت کنیم، شهریه ای که باید پرداخت کنیم و ...

مانند همه این هاست زیارت امامزادگان و حضور در حرم های ایشان. زیارت امامزاده نیز دارای آداب خاصی است. تصور نکنیم که این آداب - که به واسطه از معصومین علیهم السلام نقل شده است - اتفاقی و من درآوردی است. خیر! مثلاً تصور نکنیم اگر گفته شده که باید این تعداد ذکر گفته شود و این تعداد رکعت نماز خوانده شود، منطق و دلیل خاصی پشت آن نیست. مگر می شود قوانین و ضوابط و آدابی که انسان ها خودشان به وجود آورده اند، داری منطق و دلیل و مصلحت باشد، اما سنت ها و آدابی که منشأ آن خداوند و اهل بیت عصمت علیهم السلام هستند، بی دلیل و اتفاقی باشد؟

مثال ساده اش این است: فرض کنید به ما نقشه گنجی داده اند و باید طبق آن پیش برویم و تعداد مشخصی قدم برداریم و از جاهای مختلف عبور کنیم و در نهایت جایی مشخص را بکنیم تا به گنج

برسیم. اگر مثلاً به ما گفته باشند ۱۰ قدم بردارید و زمین را بکنید به گنج می‌رسید، با برداشتن ۹ قدم به گنج نخواهیم رسید. اگر ۱۱ قدم هم برداریم به گنج نمی‌رسیم!

آداب را هم دقیقاً باید همان‌طور که گفته‌اند، انجام بدهیم. این‌طور نیست که اگر آداب را عوض کنیم، کلاً فایده‌ای ندارد، بلکه مقصود این است که سعی کنیم زیارت را همان‌گونه انجام دهیم که از ما خواسته‌اند.

معمولاً در همه‌ی حرم‌ها، آداب زیارت در ابتدای زیارت‌نامه‌ها، مفاتیح و کتب ادعیه وجود دارد. آداب عمومی زیارت که توسط راویان و علماء شیعه، از حضرات معصومین علیهم‌السلام به یادگار رسیده است. البته این را هم باید گفت که برخی از امام‌زادگان جلیل‌القدر - مانند حضرت فاطمه معصومه علیها‌السلام - دارای آداب مخصوص و زیارت‌نامه‌ی مأثور (مستقیم) از معصومین علیهم‌السلام هستند، اما برای اکثر امام‌زادگان مدفون در ایران، زیارت‌نامه و آداب مخصوصی نقل نشده است. بنابراین شایسته است در این اماکن مقدس «آداب عمومی زیارت» حرم‌ها و اماکن مقدس را رعایت کنیم. یعنی بهتر است تا حد امکان از نسخه‌ی اصلی دعا و توسل استفاده کنیم و ادعیه مستند موجود در کتب ادعیه - مانند مفاتیح‌الجنان - را قرائت کنیم. ادعیه‌ای که خود معصومین علیهم‌السلام، به عنوان طیبیان حاذق جامعه به ما آموزش داده‌اند.

به‌طور خلاصه می‌شود آداب زیارت امام‌زادگان را این‌طور جمع‌بندی کرد:

یک. انسان در هنگام زیارت، طهارت داشته باشد. هم طهارت ظاهری که وضو و غسل باشد، و هم طهارت باطنی که یک قسمت آن پاک کردن دلش از کینه‌ها و بدی‌هاست.

دو. انسان به مقام و جایگاهی که به آن پا گذاشته است، توجه کند. با زبان دل خواسته‌هایش را با خداوند در میان بگذارد. سه. سعی کند مدام در حال ذکر و توجه باشد و تا حد امکان قرآن بخواند و ادعیه و زیارات معتبر نقل شده از معصومین علیهم‌السلام را قرائت کند.

پنج فرستی برای تغییر

در طول زندگی فرصت‌های مختلفی سر راه انسان قرار می‌گیرد. مثلاً فرض کنید بعد از مدت‌ها که در یک خانه زندگی کرده‌اید، فرصتی استثنائی پیش پای‌تان قرارگیرد و به خانه‌ای جدید بروید. فردی دیگر را در نظر بگیرید که به دنبال کاهش وزن است، و فرصتی پیش می‌آید که با گروهی قرار بگذارند و این اراده‌ی گروهی، مقدمه‌ای بشود برای تغییر عادت‌های بد پرخوری. همه ما در زندگی و رفتارمان، ضعف‌ها و اشتباه‌هایی داریم که گاهی به دنبال بهانه‌هایی هستیم برای ترک‌شان. مکان و زمان برایمان در ترک یک عمل اشتباه، نقش زیادی دارد. برخی مکان‌ها و زمان‌ها این آمادگی را به ما می‌دهند که تغییر کنیم. برخی مکان‌ها این آمادگی را از اساس به ما نمی‌دهند. ولی برخی مکان‌ها به قدری شرافت دارند که انسان دوست دارد که شروع برخی تغییرهایش را از آنجا رقم بزند. «حرم امامزادگان» می‌تواند فرصتی باشد برای پایان دادن به ضعف‌ها و اشتباه‌هایمان. برای گرفتن تصمیم‌های بزرگ. مگر نه این است که انسان سعی می‌کند مقابل فردی بزرگ تصمیم بگیرد به انجام کاری تا بهتر و بیشتر به تصمیمش عمل کند؟! هرکدام از ما احتمالاً در نزدیکی محل زندگی‌مان یکی از این مکان‌ها را داریم که می‌توانند فرصتی باشند برای تغییر ما. فرصتی که در نقاط

دیگر دنیا کمتر نظیرش پیدا می‌شود. ما مثل کسانی هستیم که یک فروشگاه خوب لباس در نزدیکی‌شان هست و با صرف اندک زمانی می‌توانند بهترین‌ها را داشته باشند. بخشی از شیرینی زندگی به عهده‌ی خودمان است که با رفتار و جهت‌گیری‌هایمان زندگی را مبارک کنیم یا نامبارک! خداوند این توانایی را به ما داده که انتخاب کنیم. گویی در همان فروشگاه بزرگ هستیم و انتخاب با ماست که چه بپوشیم.

شش

فرصتی برای عبادت و محاسبه

وقتی به بانک می‌رویم، ناخودآگاه به فکر کارهای مالی‌مان می‌افتیم. قسط و وام و اجاره خانه و خرید جهیزیه و وقتی در یک مهمانی به‌طور خیلی اتفاقی با یک پزشک هم‌کلام می‌شویم، ناخودآگاه به یاد مشکلات جسمی‌مان می‌افتیم و شروع می‌کنیم به مشورت گرفتن از او درباره‌ی انواع و اقسام راه‌های درمان. اگر با یک فرد نظامی مواجه شویم، به این فکر می‌کنیم که درباره‌ی مسائل نظامی، دستاوردهای نظامی کشور و اوضاع منطقه از او سؤال کنیم.

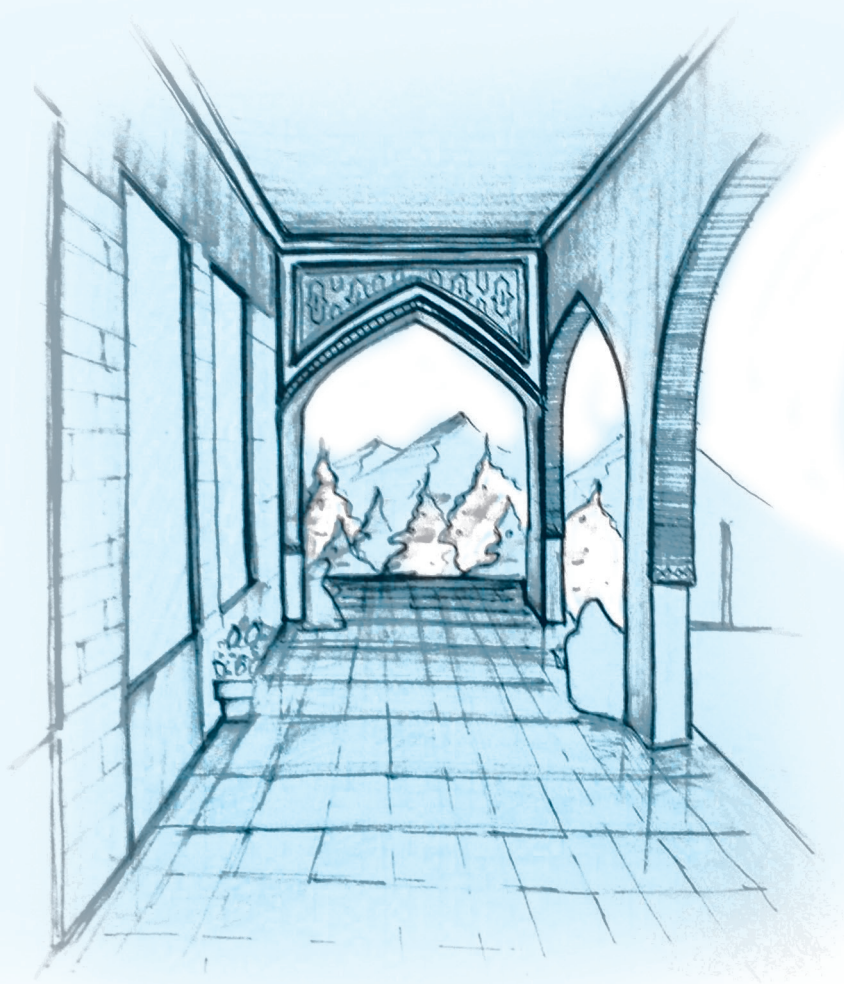
این خصلت انسان است که با قرار گرفتن در یک موقعیت خاص، تمرکز و فکرش جهت پیدا می‌کند، به همان حوزه و موضوع خاص. وقتی پا به حرم امام‌زادگان می‌گذاریم، خود به خود به یاد اعمال دینی، بازگشت به سمت خداوند و طلب بخشش از گناهانی که مرتکب شده‌ایم می‌افتیم و شروع می‌کنیم به یادآوری آن‌چه که سعادت و آخرت ما را تهدید می‌کند. حضور در بارگاه امام‌زادگان جلیل‌القدر، فرصتی است برای عبادت و محاسبه‌ی اعمالمان. فرصت این که بنشینیم و پرونده‌ی اعمال خودمان را حساب و کتاب کنیم.

درست مانند یک کاسب زیرک که مدام دخل و خرجش را محاسبه می‌کند؛ میزان فروش روزانه، بدهی‌ها، چک‌های پاس شده و برگشت خورده و... همه ما هم باید در مزرعه دنیا حواسمان به حساب و کتابمان باشد تا ضرر نکنیم. اگر می‌خواهیم کاسبی موفق باشیم، لازم است که مدام به فکر عبادت باشیم و حساب کشیدن از خودمان. فضای معنوی یک امامزاده، یکی از بهترین مکان‌هاست برای تأمل و تفکر در خصوص خودمان و بررسی وضعیتمان در این دنیا.

فرصت‌هایمان را از دست ندهیم. ما در زمانه‌ای قرار گرفته‌ایم که خدا نعمت‌هایی را ارزانی‌مان کرده و برخی از آن نعمت‌ها در زمانه‌های دیگر یافت نمی‌شود. این فرصتی است که به راحتی در اختیار ما قرار نگرفته است. چه انسان‌های بی‌شماری که در حسرت درک یک امامزاده از دنیا رفتند و حالا ما به راحتی، در کمال آسایش و امنیت در کشوری حضور داریم که زائر امامزاده محترم است و دارای ارج و قرب و مقام. آینده منتظر ماست تا در خصوصمان قضاوت کند. خود ما نیز قضاوتی در خصوص رفتار گذشته‌مان خواهیم داشت. الگوی آیندگان شویم، نه مایه عبرتشان. که درک امامزادگان و حضور در حرم‌هایشان به توفیق الهی ما را برای فرزندانمان الگو می‌کند.

فصل دوم

مهمان‌های نورچشمی



اولش به نظر عجیب می‌آید؛

هر نقطه از ایران و هر شهری را که دست بگذاری، حتماً بارگاه یک یا چند تن از فرزندان بزرگوار معصومین علیهم‌السلام در آن وجود دارد.

حضور امامزاده‌ها بدون شک نعمت بزرگی برای مردم ایران است که در طول قرن‌ها بهانه‌ای شده است برای انس و الفت بیشتر اهالی این آب و خاک به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام. تأثیر امامزادگان در تقویت ریشه‌های ولایت در مذهب تشیع غیر قابل انکار است.

اما سؤال‌هایی هست که با دقت بیشتر، ذهنت را درگیر میکند؛ چرا ایران؟ چرا کشور ما به نسبت کشورهای همجوار، اینقدر اماکن متبرکه و امامزاده دارد؟ چرا در سالهای کمی دورتر، این امامزادگان عظیم‌الشأن به ایران آمده‌اند؟ مگر پدرشان در این آب و خاک بوده‌اند که در این خاک مدفون شده‌اند؟

چرا افراد زیادی از خانوادهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باید ایران را به محل تولد و زندگی‌شان و محدودهٔ حجاز و عربستان و عراق، ترجیح می‌دادند و سختی راه را به جان خریده و به کشور ما می‌آمدند؟ چطور ممکن است گاهی، منطقه‌ای صعب‌العبور که امروزه دسترسی به آن حتی با وسایل نقلیهٔ مدرن، طاقت فرسا و زمانبر است، تبدیل شود به پایگاه حضور و مکان دفن یک امامزاده؟ چه ارتباطی بین مذهب اکثریت مردم کشورمان و ارادت قلبی اقلیت‌های دینی به اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد؟ میزبانی مردم مهمان‌نواز ایران از فرزندان و نوادگان ائمه علیهم‌السلام در دوره‌های مختلف تاریخی زمینه‌ها و علل مختلفی دارد که در این فصل می‌خواهیم یک به یک درباره‌شان صحبت کنیم تا در پایان، بخشی از مهمترین سؤالات بالا به جواب برسد.

یک

سفارت نور

مردم ایران از همان ابتدا با تیزی و هوشیاری تمام، برحق بودن اهل بیت پیامبر ﷺ را تشخیص داده و آخرین وصیت پیامبرشان، یعنی اطاعت و موّدت با اهل بیت و امامانشان را جدی گرفتند. روحیهٔ ولایت‌مداری و اطاعت از ولیّ حقیقی خدا، افتخار بزرگی برای مردم ایران است که در طول تاریخ، بارها خود را نشان داده است. مانند واکنش‌هایشان نسبت به شرایط زمانه و دفاع از امام‌زمان خویش و اهل بیت پیامبر ﷺ که جانشین رسول از طرف خدا بودند.

مردم تازه اسلام آوردهٔ ایران از همان ابتدا، نسبت به وقایع اجتماعی و سیاسی تیزبین و دقیق بودند و در شرایط سختی که سودجویان با نفوذ در بین عوام ساده لوح سعی به وارونه جلوه دادن وقایع سیاسی آن دوران داشتند با نگاهی بصیر مسائل را تجزیه و تحلیل میکردند. در آن ایام، حکومت به ظاهر اسلامی از هر راهی برای تخریب شیعیان و جلوگیری از نشر حقایق و معارف دینی توسط امامان بهره جست، اما ایرانیان که محبت عمیقی نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ و فرزندان آنها داشتند، صراط مستقیم را گم نکردند.

مردم مشتاق و حق‌شناس و حق‌طلب ایران، به سرعت دعوت اسلام را پذیرفتند. آنها در سالهای بعد، همواره دغدغهٔ شناخت بهتر اسلام را داشتند و دور از چشم حاکمان وقت، برای درک بهتر معارف دینی و عمل به وصیت پیامبرشان، بارها با پیگیری زیاد از حضرات معصومین علیهم‌السلام درخواست فردی به عنوان نایب و سفیر امام را نمودند. تا در شرایطی که دسترسی به امام سخت و گاهی ناممکن بود، حتی الامکان از منابع و ذخایر نور الهی بعد

از پیامبر ﷺ بهره‌مند شوند.

از جمله سفیران و نمایندگان امام، میتوان به علی بن محمد باقر علیه السلام اشاره کرد. امامزاده و سفیری که در مشهد اردهال، کربلای ایران، مدفون است. او فرزند امام محمد باقر علیه السلام و سفیری بود برای مردم ایران از جانب پدر و امام زمانشان، که بعد از دعوت مردم ایران و نامه‌های بسیاری که برای حضرت نوشته شده بود، به فرمان حضرت به ایران مهاجرت کرد و مأمور رسیدگی به امور دینی و زندگی اهالی منطقه فین و کاشان شد. علی بن محمد باقر علیه السلام سفیر نوری بود که تنها مدت کوتاهی فرصت پیدا کرد تا قلب‌های مشتاق مردم منطقه‌ای از ایران را با معارف صحیح اسلامی آشنا کند.

انگار که روح تازه‌ای به کاشان دمیده شده باشد، مردم از حضور ایشان سر از پا نمی‌شناختند و از تمام مناطق اطراف برای رفع ابهامات و سؤالات و رسیدگی به احوالشان خدمت ایشان می‌آمدند. مهر و محبت ایشان به حدی در قلب‌های مردم این منطقه نشست که آتش ترس و کینه حاکمان نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام، شعله‌ورتر از همیشه شد و دستور قتل ایشان از طرف حاکم منطقه صادر شد.

ترس حاکمان و زمامداران طاغوتی عجیب نبود. بصیرت و عشق و اطاعت ایرانیان از ولی خدا به قدری گسترده و عمیق بود که اگر جلوی آن را نمی‌گرفتند، معارف راستین اسلامی به سرعت منتشر می‌شد و ارکان خلافت غاصبان به لرزه می‌افتاد و بساط ظلمشان با هدایت خاندان اهل بیت علیهم السلام برای همیشه جمع می‌شد.

حضور سفیران اهل بیت علیهم السلام در جمع مردمان انقلابی ایران زمین، ترکیبی بود که خواب آرام را بر چشم حکومت غاصب

حرام می‌کرد. پس دست به کار شده و در مدت کوتاهی پس از مهاجرت علی بن محمد باقر (علیه السلام) به منطقه، دست به جنایت زدند و کربلای کوچک دیگری در ایران به راه انداختند و نایب و سفیر امام را بعد از خطبه‌های ماندگار نماز جمعه‌اش به شیوه جدش امام حسین (علیه السلام) در صحرای ارده‌ال به شهادت رسانند.

دو

در جستجوی امنیت

فکرش را بکنید! روزی از راه برسد که تنها جرم شما داشتن نسبت فامیلی با یک خاندان باشد، و تنها مجازاتی که به خاطر این جرم برایتان در نظر می‌گیرند، اعدام باشد! اعدام به خاطر داشتن نسبت فامیلی!

با مطالعه اسناد تاریخی، به نظر می‌رسد یکی از اصلی‌ترین و بزرگترین دلایل برای مهاجرت فرزندان امامان و نوادگان آنها در کشورمان، دشمنی و سختگیری دائمی و ظلم و جنایت سران حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است.

غاصبان ولایت اهل بیت، کینه و وحشتی همیشگی از شیعیان و اتحاد آنان داشتند. آنها برای خاموش کردن این نور، حتی از کوچکترین جلسات، سخنرانی‌ها و گاهی دیدارهای خصوصی شیعیان با ائمه هدی (علیهم السلام) جلوگیری می‌کردند. تا مبادا حقیقت بیش از آنچه هست، آشکار شده و پایه‌های حکومت نامشروع فاسدشان به خطر بیفتد.

بنی‌عباس نسبت به شیعیان و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کینه و دشمنی شدیدتری داشت. برای بنی‌امیه و بنی‌عباس هدفی بالاتر از نابودی تمام و کمال شیعیان و اهل بیت پیامبر نبود و گاهی به

قدری عرصه را بر شیعیان و خانوادهٔ امامان سخت می‌کردند که اصلی‌ترین شرایط و ملزومات زندگی هم از آنان سلب می‌شد. در چنین شرایطی امام و خانوادهٔ بزرگوارشان یا تحت مراقبت و نظارت شدید بودند، یا در زندان.

از طرفی هرکسی که با اهل بیت علیهم‌السلام ملاقات یا نسبتی داشت، همواره باید جانش را در معرض خطر حساب می‌کرد. در برهه‌ای از تاریخ ننگین عباسی و اموی، حتی آشکار شدن نسبت فامیلی یک فرد با امامان شیعه، جرمی بود که مجازاتش حبس یا ترور بود؛ بی‌آنکه حتی فعالیت یا اقدامی به نفع شیعه کرده باشد.

این بود که بارها اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، که همیشه تحت نظارت و یا در حبس بودند، رنج و سختی مسافرت‌های طولانی را به جان می‌خريدند، تا به مکانی امن‌تر و آزادتر برای زندگی برسند. در فضای خفقان و اختناق عباسی و اموی، بسیاری از شیعیان و نوادگان اهل بیت علیهم‌السلام ناگزیر می‌شدند که هویت اصلی خود را پنهان نگه دارند، تا هم جان خودشان و هم جان اطرافیانشان و کسانی که با آنان در ارتباط بودند، حفظ شود.

نمونهٔ آشکار این وحشیگری‌ها، حجاج بن یوسف از بنی‌امیه بود که یکی از خونخوارترین و سنگدل‌ترین دشمنان اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حساب می‌آمد. او عدهٔ بیشماری از شیعیان و اهل بیت پیامبر را فقط و فقط به خاطر ارتباط و یا ارادت قلبی به امام زمانشان سر برید.

در این میان، با اینکه ایران جزء کشورهای اسلام‌آورده و تحت حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس به حساب می‌آمد، اما به دلیل خصلت حق‌طلب و بصیر مردمانش، منطقه‌ای امن محسوب می‌شد. مردمی خونگرم و مهمان‌نواز که حتی اگر ارادت و عشق قلبی و همیشگی‌شان به خانوادهٔ پیامبر را نادیده بگیرد، به رسم

تکریم و مهمان‌نوازی، پذیرای امامزادگان شیعه می‌شدند. در تاریخ، نمونه‌هایی نقل شده که ایرانیان بدون هیچ اطلاعی از معارف اسلامی و شناخت اهل بیت علیهم‌السلام و تنها به پشتوانه خوی مهمان‌نوازشان، اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مورد احترام و تکریم قرار داده‌اند و در برابر مأموران حکومت، پناه داده و به آنها کمک کرده‌اند تا به مناطق امن بروند. برخورد متفاوتی که به ندرت در سایر بلاد آن زمان یافت می‌شد. به همین علت تعداد امامزاده‌ها در ایران، بیش از دیگر سرزمین‌های اسلامی است. این‌ها همه دست به دست هم داد تا ایران در طول حکومت‌های پراختناق اموی و عباسی، همیشه مکانی امن برای سکونت فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد و حتی اگر حاکمان محلی تحت لوای خلفای غاصب عمل میکردند، اما تعهد و مهربانی مردمان پناهگاهی امن برای این بزرگواران ایجاد می‌نمود.

آمده است که ایرانیان بسیاری جانشان را به خطر انداخته‌اند تا از اهل بیت پیامبر دفاع کنند. آوازه خوش ایرانیان و پیشینه رفتاری و ارادتشان به اهل بیت علیهم‌السلام، همیشه روزه امید برای نوادگان پیامبر به حساب می‌آمد تا از ظلم حاکمان مستبد وقت، در امان باشند.

علیرغم تلاش میزبان، به دلیل سرسختی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام، گاهی زندگی امامزادگان جلیل‌القدر علیهم‌السلام با شرایط سختی سپری می‌شد. یکی از دلایل عزیمت این بزرگواران به مناطق صعب‌العبور، تأمین امنیت جانی ایشان بوده است. عده زیادی از ایشان در طول مسیرها و سفرهای طولانی مدت آسیب دیده، به شهادت رسیده یا در اثر بیماری از دنیا رفته‌اند. دسته دیگری از امامزادگان نیز در آبادی‌های کوچک و دورافتاده ساکن شده و در همانجا به هدایت مردم پرداخته و نسل‌های

بعدیشان نیز مقیم همان دیار شده‌اند. از آنجا که همواره این خاندان در نزد ایرانیان محترم بوده‌اند، پس از وفاتشان مقبره‌ها و بارگاه‌شان به طور ویژه ساخته می‌شده است. این مقبره‌ها در طول قرن‌ها حفظ شده و بارها مورد بازسازی قرار گرفته‌اند و به اشکال امروزی خود درآمده‌اند.

گاهی می‌شنوی که مثلاً در فلان شهر یا در فلان منطقه آمار و تعداد امامزاده‌ها زیاد است. مثلاً در فلان شهر شمالی. شاید با خودت فکر کنی که این کوه‌ها و جاده‌های سرسخت امروزی را چگونه در آن زمان سپری کرده و به اینجا رسیده‌اند. اولاً که برای ریشه‌یابی این اتفاقات و کلاً اظهار نظر در مورد پیشینه یک امامزاده، باید بسیار دقیق و حساب‌شده عمل کرد. مثلاً با بررسی تاریخی مشخص شده است که در گذشته، جاده خاصی بوده که کوه دماوند را به شهرهای شمالی کشور می‌رسانده و همین مسیر ارتباطی امن، باعث شده که تعداد و آمار امامزادگان در شهرهای شمالی کشور، زیاد باشد. چون عده زیادی از آنان برای فرار از دست مأموران حکومت، از این طریق خود را به شهرهای شمالی ایران می‌رسانند و از طرف دیگر در شمال ایران به علت مقاومت‌هایی که با حاکمیت جامعه می‌شد، در برهه‌ای از زمان، مکان امنی برای سکونت فرزندان امامان مهیا می‌شد. ازین رو در یک بازه زمانی خاص، تعداد بسیاری از نوادگان پیامبر (ص)، آخرین راه چاره را مهاجرت به مناطق شمالی ایران می‌دانستند که شاید امروزه با محاسبه فاصله عربستان تا شمال کشور ما و سختی مناطق کوهستانی غیرعادی و عجیب به نظر برسد، اما با بررسی مستندات تاریخی در مورد پیشینه و علت مهاجرت امامزادگان به هر منطقه، می‌توان به جواب واضح و دقیق و روشنی رسید.

سه

قلب‌تپنده‌ی ایران

هجرت امام هشتم، حضرت رضا (ع) به ایران، در کنار دو عامل قبل، نقش بسیار برجسته‌ای در مهاجرت نوادگان و امامزادگان جلیل‌القدر به این آب و خاک دارد.

خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس با ترس از اهل بیت پیامبر و محبوبیت آنها حکومت می‌کردند. مأمون امام رضا (ع) را به ایران احضار می‌کند و ایشان را ولیعهد خود قرار می‌دهد، تا هم از نزدیک امام را زیر نظر داشته باشد و هم اینکه دوستداران امام را کنترل کرده باشد و با ابراز علاقه دروغینی به اهل بیت پیامبر، بتواند مردم را فریب دهد. سیاست جدید مأمون به عنوان یکی از خلفای عباسی، کمی فضا را برای شیعیان و سادات بهتر می‌کند.

عده زیادی از نزدیکان و فرزندان امامان و شیعیان که سختی و دشمنی خلفای عباسی آرامش را از آنان سلب کرده بود، با ورود امام رضا (ع) به ایران و آزادی‌های ظاهری بیشتری که مأمون به ایشان داده بود، از فرصت استفاده کرده و با پیشینه خوب ایرانیان در حمایت و عشق به اهل بیت پیامبر (ع)، به ایران آمده تا هم مولایشان را زیارت کنند و هم در جایی زندگی کنند که به‌خاطر نسبت یا علاقه به اهل بیت پیامبر (ع)، زندگی‌شان مختل نشود. از جمله می‌توان به کاروانی که سرپرسی آن را احمدبن موسی (شاه چراغ)، برادر امام رضا (ع) داشت، اشاره کرد. کاروانی که نزدیکان حضرت و عده زیادی از دوستان ایشان را شامل میشد و از هر روستا یا آبادی که می‌گذشت، عده تازه‌ای به آن می‌پیوستند. به قدری که وقتی به شیراز میرسند، کاروان احمدبن موسی (ع) بیش از چند هزار نفر جمعیت داشته

است. مأمون که از تجمع شیعیان احساس خطر می‌کرده، به حاکم فارس دستور می‌دهد که هرطور شده جلوی آنها را بگیرد. بعد از حمله سختی که به کاروان می‌شود، عده‌ای به شهادت میرسند و عده‌ی دیگری به فرمان احمدبن موسی علیه السلام به نقاط دور دست می‌گریزند. امروزه اکثر امامزادگانی که در شهرهای مختلف کشور پراکنده‌اند، از افراد همان کاروان بوده‌اند. از جمله احمدبن موسی و بی‌بی حکیمه که برادر و خواهر امام رضا علیه السلام می‌باشند. علت اینکه آرامگاه احمدبن موسی در فارس و خواهر ایشان در کوه‌های گچساران است، وقوع چنین حادثه‌ای در زمان امامت حضرت رضا علیه السلام است.

محل دفن این امامزادگان با ساخت مقبره توسط مردم و به نشانه احترام به شکل امروزی درآمده‌است. عده دیگری هم از جمله حضرت معصومه علیها السلام، خواهر امام رضا علیه السلام دوری برادر را نتوانسته تحمل کنند و به شوق دیدار امامشان به ایران سفر کردند. حضرت معصومه علیها السلام اما هیچگاه به برادر نمی‌رسند و در ساوه توسط مأموران حکومت مسموم می‌شوند و سپس طبق راهنمایی خودشان به سمت قم آمده و پس از مدت کوتاهی در این شهر، به شهادت می‌رسند.

فصل سوم

قصه‌ی برکت‌ها



چهار حرف بیشتر ندارد، اما پشتش حرف‌های بی‌شماری نهفته است. همه آرزویش را دارند و پی‌راهی می‌گردند برای به دست آوردنش. این لغت از آن دسته نعمت‌هاست که به دست آوردنش لیاقت می‌خواهد. دست انسان‌ها نیست. مثل پول نیست که تو به دنبالش بروی و به دستش بیاوری. علاوه بر این که انسان‌ها برای داشتنش باید تلاش کنند، یک شرط اساسی دارد. این که تو باید توسط خداوند انتخاب شده باشی که مستحق داشتن این نعمت شوی. باید توی چشم خدا ویژه شده باشی تا این کالای گران‌بها را در اختیار بگذارد.

«برکت»

همان کلمهٔ چهار حرفی و همان نعمت ویژه‌ای که در این فصل می‌خواهیم درباره‌اش حرف بزنیم. و به این بهانه کمی بیشتر از فرزندان و نوادگان امامان معصوم‌مان بگوییم، که با این کلمهٔ چهار حرفی در دوران حیات‌شان، جمله‌های بسیاری ساختند و خدمات فراوانی را به شیعیان، مسلمانان و مظلومان جهان هدیه کردند.

یک برکت انتقال پیام

تصور کنید مدیر یک کارخانه هستید و قرار است محصولی را تولید کنید. هزینه می‌کنید برای کارخانه‌تان، از این اداره به آن اداره می‌روید تا مجوزهای لازم را بگیرید؛ بعد از آن که مجوزها را گرفتید کارگر استخدام می‌کنید، مهندس استخدام می‌کنید، منابع اولیه‌تان را فراهم می‌کنید، دستگاه‌های مورد نیاز را تامین و خریداری می‌کنید و کارشناسان و مدیران مجموعه را به صف می‌کنید تا در خدمتتان باشند و چرخ خط تولیدتان راه بیفتد.

پس از این کارها، تازه مرحله تولید آغاز می‌شود. در آن مرحله هم کارهای لازم را انجام می‌دهید؛ نظارت بر تولید، رفع نواقص و ایرادات فنی و نیروی انسانی، رسیدگی به مشکلات و پرداخت هزینه‌های انرژی و ...، تا نهایتاً محصولات را با تمام سختی‌ها تولید می‌کنید! تصور می‌کنید کارتان تمام شده است؟! همه کارهای مربوط به فعالیت‌تان را انجام داده‌اید؟ پاسخ منفی است.

بعد از همه این کارها، تازه مرحله مهم و اصلی کار شما شروع شده است. مرحله‌ای که اگر به درستی انجام نشود، کارتان فایده‌ای نخواهد داشت و زحمت‌تان باد هوا می‌شود. شما سرمایه خود را وسط گذاشته‌اید و ماه‌ها یا شاید سال‌ها تلاش کرده‌اید و کالا را تولید کرده‌اید، با این هدف که به دست مشتری و مصرف‌کننده برسد. حالا اگر بعد از تولید کسی نباشد که این کالا را بین مردم توزیع و پخش کند و به دست مصرف‌کننده برساند، مانند این است که سرمایه و وقت و انرژی خود را ریخته‌اید توی چاه.

مرحله انتقال و رساندن، مرحله بسیار مهم و حساسی است. اگر درست انجام شود، حتی اگر یک محصول چندان هم باکیفیت نباشد

کار به سرانجام می‌رسد، اما اگر یک محصول عالی باشد ولی به مصرف کننده نرسد، فایده‌ای نخواهد داشت.

این‌که در این روزها ما آرامش داریم و آسایش و افراد زیادی در جامعه هستند که اطلاعات دینی مناسبی دارند و...، همگی را مدیون آن‌هایی هستیم که این انتقال را انجام داده‌اند. برخی از این افراد که در تاریخ همه وقایعشان ثبت است، امامزادگانی بودند که بنا به دلایل مختلف به ایران آمدند و بسیاری از آن‌ها در این راه «خون» نیز داده‌اند. یکی از کارهای مهمی که امامزادگان در ایران انجام دادند، همین بحث انتقال معارف به ایرانیان بود. معارف ناب اهل بیت علیهم‌السلام را از پدران‌شان گرفتند و آوردند به این سرزمین. روایت‌های مختلف را نقل کردند و در میان مردم و بزرگان به تبلیغ دین و شریعت پرداختند. برکتشان هنوز هم در جریان است. چه آن‌که همین شهر قم و مرکز شیعه جهان، از برکت یکی از همین امامزادگان مطرح و معروف شد و حوزه در کنارش ایجاد شد. از برکت بانویی که در این شهر مدفون است و هرکه از این دیار، عالم شده توفیقش را از ایشان گرفته است. بانوی عزت و ایستادگی حضرت فاطمه معصومه علیها‌السلام.

دو

برکت بهاری

به بهار دقت کنید، همین فصل اول سال که بهانه‌ای است برای نو شدن و طراوت را می‌گوییم، بهار همیشه با خودش شادابی می‌آورد و نشاط. با خودش دید و بازدید دارد و مسافرت و لباس نو و... . «خدا» در این فصل، روح سرزندگی را قرار داده است و این روح می‌شود فرصتی برایمان که از بدی‌ها و کینه‌ها رها شویم و به سمت خوبی‌ها

حرکت کنیم. حضور امام‌زادگان در ایران اسلامی مانند بهار می‌مانده و می‌ماند. جمعیتی شیعه را تصور کنید که از امامانشان دور هستند، در دوره‌هایی که خفقان است و مشکلات برای شیعیان، بسیار. در دورانی که خیلی‌ها را به دلیل شیعه بودن و محب اهل‌بیت علیهم‌السلام بودن زندانی می‌کنند و از بین می‌برند، این حضور مایه آرامش بوده است. خصوصاً در مناطقی که مردم غریب‌تر و محروم‌تر بوده‌اند، بهاری در دل زمستان برایشان به وجود آمده است.

امام‌زادگان مشکلات شیعیان را برطرف می‌کردند. از مشکلات شخصی و خانوادگی گرفته تا مشکلات اعتقادی و عقیدتی و... سعی می‌کرده‌اند در حد توان، مشکلات مختلف جمعیت اطرافشان را حل کنند. نکته جالب توجه این است که به نظر می‌رسد امام‌زادگان فقط مشکلات شیعیان را برطرف نمی‌کرده‌اند، بلکه همین حضورشان و رفتار کریمانه‌شان باعث می‌شده تا عده زیادی که محبتی نسبت به اهل‌بیت نداشتند نیز، علاقه‌مند به این خاندان شوند. حتی کسانی که مذهبی متفاوت داشته‌اند و حتی کسانی که نسبت به اعتقادات کم‌توجه بوده‌اند.

در واقع حضور امام‌زادگان در ایران نوآوری، طراوت، جوانی و نشاط را برای جماعتی که در مشکلات غرق بوده‌اند به ارمغان آورده است. مردم با یکدیگر مهربانی و محبت بیشتری می‌کرده‌اند، میان برادران دینی سرکشی می‌کرده و روابط دوستی، خانوادگی و... محکم‌تر می‌شده است. در بسیاری از موارد، کینه‌ها تبدیل به محبت شده و زندگی مردم شیرین‌تر.

حضور امام‌زادگان مانند بهار، روح امید و گذشت و مهربانی و معنویت را در دل مردم می‌کاشته است و امروز نیز باوجود این که حیات مادی ندارند و در این دنیا نیستند، حضورشان مایه برکت است. در جوار امام‌زادگان فعالیت‌های فرهنگی، هنری، آموزشی، تربیتی و... در

حال انجام است و این بهار همچنان در جمهوری اسلامی نیز ادامه دارد. و به فرموده بنیانگذار کبیر جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی رحمه الله مردم در پناه این بقاع متبرکه در آسایش زندگی کنند.

سه

برکت سلامت

هیچ‌گاه یک کشاورز عاقل بذرهایی که به زحمت به دست آورده را روی زمینی خراب هزینه نمی‌کند. به هر حال آن کشاورز، وقت و نیرویش را برای آن‌ها گذاشته و می‌خواهد روی این زمین کار کند و ماه‌ها وقت بگذارد. برای همین زمینی را انتخاب می‌کند که سالم باشد و مشکلات این‌چنینی نداشته باشد. این جزء اصول کشاورزی است که باید زمین سالم باشد تا کشاورزی روی آن انجام شود و محصولات خوبی تولید شوند.

در باقی مسائل هم همین‌گونه است. مثلاً یک معمار هم هیچ‌وقت روی زمینی که احتمال نشست دارد و... خانه‌ای بنا نمی‌کند. یک خطاط روی کاغذی که مشکل دارد و جوهر را پس می‌دهد، وقت و هنر را هزینه نمی‌کند و...

دقیقاً همین مطلب در خصوص دل آدم هم هست؛ دل آدم باید سالم باشد تا آباد شود و آباد کردن دل جزء سخت‌ترین و مهمترین آبادانی‌هاست. دل انسان که معیوب باشد، معارف الهی و حرف‌های خوب درونش به درستی جا نمی‌گیرند، مثل همان کاغذ و زمین کشاورزی. انگار که شوره و آفت در آن زمین جا کرده‌اند و اجازه نمی‌دهند که گیاه به درستی در آن رشد کند.

برخی انسان‌ها هستند که در جهت آباد کردن دل قدم بر می‌دارند و به گونه‌ای عمل می‌کنند که دل دیگر انسان‌ها مثل یک زمین

کشاورزی شخم‌زده شده و آمادۀ زراعت می‌شود و آمادۀ آماده می‌شود برای کاشتن بذر معارف روی آن.

آن انسان‌های مؤمن بهترین انتخاب ممکن را می‌کنند و تلاش می‌کنند تا بیش از هر چیز دیگری شاه‌راه انتقال معارف به دیگر انسان‌ها را فعال کنند. کنار ما می‌نشینند، با ما هم‌کلام می‌شوند، نکته‌ای دینی می‌گویند، در عمل و اخلاق سعی می‌کنند معارف را رعایت کنند و ما نیز همین که کنارشان قرار می‌گیریم کم‌کم در زمینه‌های معنوی پیشرفت می‌کنیم و دلمان که شور‌هزار بود، شخم می‌خورد و آماده می‌شود که هرچه بیشتر معرفت درونش نفوذ کند.

یکی از کارهایی که امام‌زادگان شریف ما انجام دادند، همین مسأله بوده است. آن‌ها در ایرانِ آن زمان حاضر شدند و به آبادانی دل مردم پرداختند، هرچه می‌توانستند از معارف گفتند و از خدا و چه انسان‌های بی‌شماری که از همین طریق دلشان شخم نخورد و راه حقیقت پیدا نکردند. چه انسان‌های زیادی که حضورشان در یکی از مجالس این امام‌زادگان برایش مسیر صد ساله باز نکرد و چه انسان‌هایی که نفس حق این امام‌زادگان شغایشان نداد.

امروز نیز اگر اندکی به مقبره و بارگاه این امام‌زادگان دقت کنیم، می‌بینیم که دل‌ها را جلا می‌دهند و شخم می‌زنند و مانند یک کشاورز کارکنسته معرفت‌ها می‌کارند و به وجود می‌آورند. همه ما لحظات معنوی خاصی را در حرم‌های اهل بیت علیهم‌السلام و امام‌زادگان تجربه کرده‌ایم که این دریافت معرفت و این تجربه‌ها، مقدمه شده‌اند تا هرچه بیشتر معرفت درونمان بروید و به ثمر بنشیند.

چهار برکت علم

کودکی‌هایمان را به خاطر بیاوریم. آنجا که به خاطر خوردن پفک و سایر تنقلات گریه می‌کردیم و از بزرگترها می‌خواستیم اجازه دهند که بیشتر بخوریم. آن‌ها اجازه نمی‌دادند، چون می‌دانستند این زیاده‌روی کردن‌ها برای ما ضرر دارد. آن‌ها برای این که جلوی ضرر را بگیرند، مانع این می‌شدند که ما بیشتر خوراکی بخوریم!

آن روزها در دلمان از بزرگترها بدمان می‌آمد و ناراحت بودیم که چرا اجازه نمی‌دهند ما هرچه می‌خواهیم بخوریم. اما امروز که دانش‌مان بیشتر شده به خاطر این عمل‌شان از آن‌ها ممنون هم هستیم! آن روزها پیش خودمان و با عقل و شعورمان، کاری که می‌خواستیم بکنیم را اشتباه نمی‌دانستیم و امروز به اشتباه بودن آن پی برده‌ایم. چه چیزی عوض شده است؟

یا مادری را فرض کنید که در تربیت فرزندش دچار مشکل است، وقتی دانش و فهم تربیتی خود را فرضاً از طریق مطالعه بالاتر می‌برد و می‌فهمد که برخورد خشن گاهی در تربیت فرزند تأثیر عکس دارد، رفتارش عوض می‌شود و همین دانش باعث می‌شود برخوردش را با فرزندش عوض کند. دقیقاً برعکس این هم هست، کسی که دانش اشتباهی در برخورد و تعامل با فرزندش دارد، رفتارش بر پایه آن دانش شکل می‌گیرد و به دلیل دانش اشتباه و رفتار نادرستش فاصله و شکافش میان خودش و فرزندش بیشتر می‌شود. پس شکی در این نیست که میزان دانش و اطلاعات صحیح ما در نوع رفتار، منش و زندگی ما تأثیر مستقیم دارد و این مطلب ضروری و لازم است که ما باید تا می‌توانیم دانش صحیحمان را افزایش دهیم و قدم گذاشتنمان در هر کاری از روی فکر، اندیشه و علم باشد.

در آن مثال اول نیز قطعاً میزان دانش و درک صحیح ما باعث تغییر رویکرد ما در قضاوت در خصوص عمل بزرگترها شده است. اساساً هرچه انسان دانش صحیحش بیشتر باشد، به همان نسبت میزان رویکردش نسبت به مسائل تغییر می‌کند.

یکی از برکات تشریف‌فرمایی امامزادگان به کشور ما این بود که میزان دانش مردم را افزایش دهند. هم مردم عادی را و هم آدم‌های خاص را. شاگردان خاص این امامزادگان معارف را از آن‌ها می‌آموختند و درفضاهای مختلف نشر می‌دادند. انسان‌های مختلفی از این فضای علمی و دانشی استفاده می‌کردند و تغییر رویکردهای زیادی مشاهده می‌شده است. مثل همان مثال کودکی ما. در واقع مردم کودکانی بودند که این امامزادگان فهم و دانش آن‌ها را بیشتر کردند تا نسبت به مسائل، رویکرد متفاوت و جدیدی پیدا کنند.

وقتی تفکر و معرفت و کسب دانش را به مردم ارزانی می‌کردند، نتیجه این‌ها در امور زندگی مردم یافت می‌شد و عمل به مسائلی که برای مردم رشد و هدایت بود را به ارمغان می‌آورد. وقتی انسان در کارها و فعالیت‌هایش و در کار خداوند به صورت واقعی تفکر می‌کند، آنچه برایش خوب است و آنچه خوب نیست را تشخیص می‌دهد و اگر به دنبال هدایت باشد، به دنبال عمل به کاری می‌رود که مایه رشد اوست و همین دلیل می‌شود تا نماز و روزه و کارهای عبادی دیگرش هم رنگ جدیدی بگیرند.

به امروز ایران اسلامی هم اگر نگاه کنیم، در کنار برخی از این امامزادگان پرنسپل‌تر از گذشته کرسی‌ها علمی و معرفتی وجود دارد و جدای از اینکه مقبره خود آن عالم مکانی نورانی است، نور دانش نیز در آنجا می‌تابد. انسان‌های بزرگی در جوار این حرم‌ها پرورش یافته‌اند و درس خوانده‌اند و معرفتشان را بیشتر کرده‌اند.

کرسی‌های علمی و درسی امامزادگان شریف ما همیشه در جریان

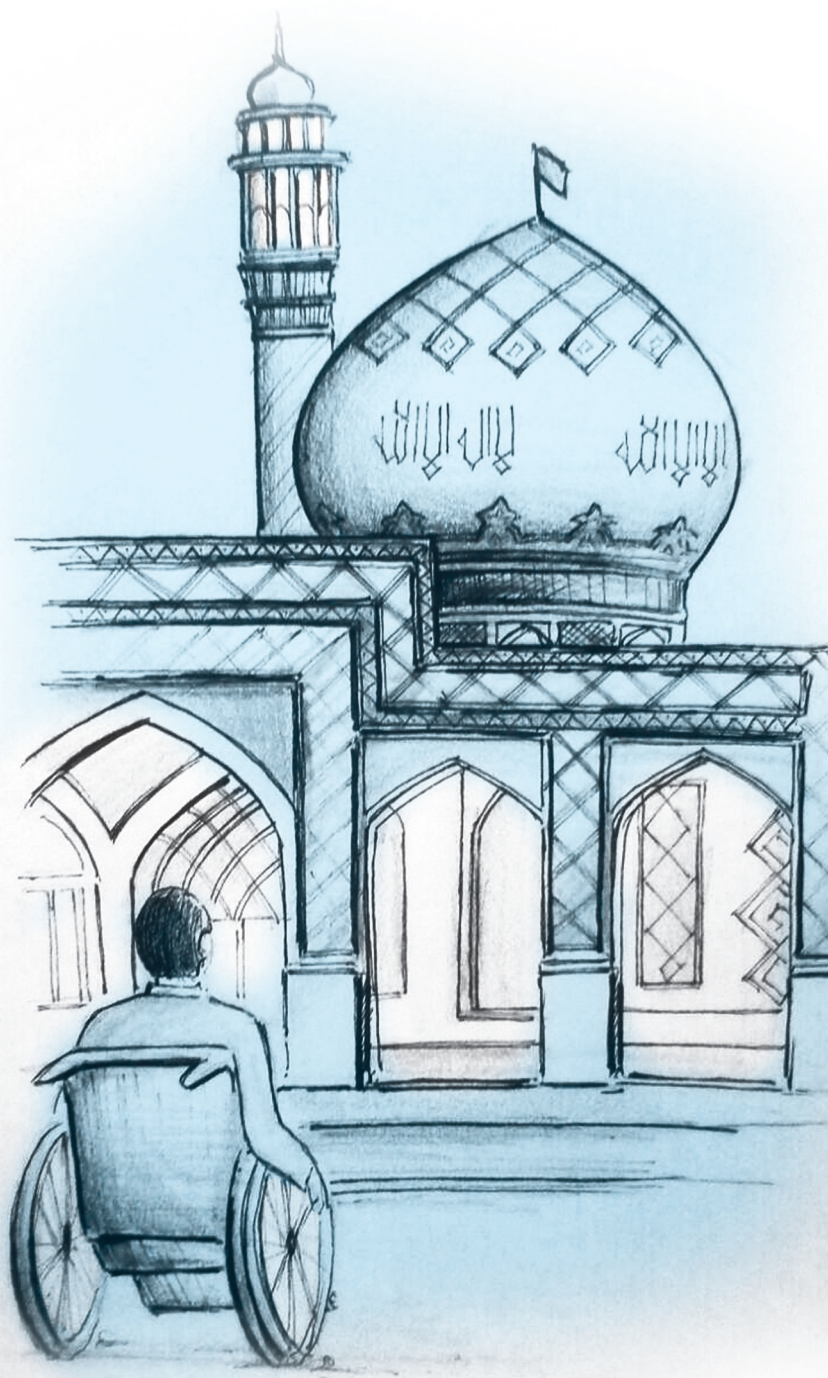
می باشد، معنویت ایشان همیشه کار می کند و عالم ها تربیت می کند.

در چهار فصل، از برکت گفتیم و چقدر قلم قاصر است از بیان همه برکات ذریه های عصمت و طهارت. آن چه گذشت، چهار تکه ی کوتاه بود از همه قرن ها. از برکت حضور فرزندان امامان بزرگوار ما در این آب و خاک. و چه خوش بختیم ما ایرانی ها که خاندان رسالت پناهشان را کشور ما قرار داده اند و چه خوش کشوری است، کشوری که هر گوشه و کنارش خورشیدی در حال درخشش است.

ما در این سرزمین به تعداد امامزادگان خورشید داریم و مردم از نور و گرمای آن ها در تغذیه هستند. کافی است دلمان را بسپاریم به یکی شان، قدم بعدی در نور خواهیم بود.

فصل چهارم

فانوس‌های شهر



شهرداران در شهرهای بزرگ جهان، ساعت‌ها جلسه می‌گذارند، روزهای بسیار می‌نشینند پای مشورت کارشناسان و متخصصان و ماه‌ها به‌طور بی‌وقفه، انرژی و هزینهٔ مجموعهٔ خود را صرف می‌کنند تا بتوانند به بهترین شکل به مردم شهرشان «خدمات» بدهند. که بتوانند زمینهٔ نشاط و سرگرمی مردم را فراهم کنند، جرائم را کاهش دهند، مراکزی را برای رفع مشکلات خانوادگی و اجتماعی مردم راه‌اندازی کنند و در یک جمله، امید و انگیزه را به شهر تزریق کنند.

راهی که شهرداران شهرهای بزرگ و کوچک جهان می‌روند، راه غلطی نیست. گاهی جواب می‌دهد و تا اندازه‌ای دغدغه‌های‌شان را تأمین می‌کند، اما اگر ما برای پاسخ دادن به این دغدغه‌ها، به دارایی بی‌نظیر کشور خود توجه کنیم، به راه‌حلهایی می‌رسیم که نه تنها کم‌هزینه‌تر است، بلکه اثراتش ماندگارتر، قوی‌تر و گسترده‌تر است.

نعمت وجود امام‌زادگان در زمان امروز، منشأ خیرات و برکات فراوانی شده است. کافی است بیش از همیشه آن را قدر بدانیم و با برنامه‌ریزی درست، تقویتش کنیم.

این فصل به نمونه‌هایی از دریای برکات و خیرات امام‌زادگان در کشور ما اشاره می‌کند.

یک فراتر از زمان‌ها

بعضی‌ها سرشار از نشاط و انرژی‌اند. وارد هر جمعی که میشوند، دل همه را شاد می‌کنند. تخصصشان ساختن یک فضای صمیمی و محبت‌آفرین است. آدم‌هایی که هم خودشان باصفا هستند و هم دیگران را مثل خودشان باصفا می‌کنند. چقدر دوست داشتنی‌اند این آدم‌ها و چقدر بودن با آن‌ها لذت‌بخش است! دلت می‌خواهد بیشتر لحظه‌های زندگی‌ات را با چنین کسانی بگذرانی. با آن‌ها به سفر بروی و رفت آمد داشته باشی.

ازین‌ها بالاتر کسانی هستند که وجودشان به زندگی‌ها برکت می‌دهد. آدم‌هایی که هر کجا می‌روند، مثل آب روان به هر چیزی که سر راهشان قرار بگیرد، جانی دوباره میدهند و حس تازگی. اصلاً می‌توان بهشان گفت «زنده کنندگان»! وجود اینها محدود به هیچ مکان و زمانی نیست. همین که دلت بخواهد کنارشان باشی، سر سفره‌شان مهمان شوی، یا حتی قلبت با آنها باشد، برای توجه و مورد کرامتشان قرار گرفتن، کفایت میکند. تعداد این جور آدم‌ها در هر زمانی کم است، اما مثل جواهر با ارزش‌اند. اگر نصف عمرمان را صرف پیدا کردن چنین کسانی کنیم، ضرر نمی‌کنیم قطعاً.

آدم‌های بابرکت، فراتر از زمان خود حیات می‌بخشند. حتی وقتی سال‌ها از وفاتشان گذشته باشد، اگر بنشینی پای مزارشان و هوای حرمشان را تنفس کنی، خستگی از روحت بیرون می‌آید. حس زندگی، حس آرامش و حس بندگی را به تکتک سلول‌های بدنت هدیه می‌کنند. کافی است خودت را برسانی کنارشان و در جایی که نشانی از آنها در آنجا هست، قدم بزنی. یا بنشینی و نگاهت را بدوزی به نگاهشان. یا زانو بزنی و دستت را به ضریح‌شان بگیری و هر چه حرف

داری برایشان بگویی.

امامزادگان و نوادگان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، انسان‌های شریف و جلیل‌القدری بودند که حیات و ممات‌شان منشأ خیر و برکت بوده و هست.

از جنبه‌ی دینی - که من باز هم روی این مسأله تأکید خواهم کرد - مرقد جناب احمدبن موسی علیه‌السلام و برادران بزرگوارش و دیگر امامزاده‌های خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یک نشانه‌ی بسیار مهمی است. شیراز، هدف توجه این امامزاده‌ی عزیز و دیگر امامزادگان قرار گرفت؛ آمدند و از سوی این مردم هم پشتیبانی شدند! تا امروز هم برکات این بزرگوار بر سرتاسر استان و بر بخش مهمی از این کشور، جاری و ساری است.^۱

دو مرکز دایره

مرکز دایره خیلی جالب است. مرکزیت خاصی دارد. بی‌نهایت خط می‌توانیم از این نقطه به سمت محیطش یا از محیط به سمت آن بکشیم و هیچ محدودیتی ندارد. عجب ظرفیتی دارد نقطه! مردم دنبال این نقطه هستند. دنبال این هستند که اگر قرار است کمکی به کسی بکنند یا مالی در راه خدا می‌دهند، خیالشان راحت باشد که در جای واقعی خودش خرج میشود و خطی باشد که از محیط به نقطه برسد. این که یک جایی متولی ایجاد چنین اطمینانی برای مردم بشود، قطعاً سیل خیرین است که خیر خود را روانه آن‌جا

۱ . بیانات رهبری در دیدار مردم شیراز (۱۳۸۷/۲/۱۱).

خواهند کرد و چه بسیار نیازهایی است که رفع می‌شوند. وقتی که خوب بگردیم و بگردیم و بگردیم، می‌فهمیم که یک جایی هست که حتی اسمش پتانسیل تبدیل شدن به مرکز خیررسانی و گره گشایی را دارد. حرم‌ها از دیرباز تاکنون مکان‌هایی بوده که اعتماد همه را به خود جلب کرده است.

کشور ما، ایران، پر است از این نقاط، نقاط اجابت. امامزاده‌های زیادی به فضل خداوند و به لطفِ نعمتِ وجود ولی نعمتمان امام رضا علیه السلام، بیش از گذشته وارد این سرزمین شدند و امکان کشیدن این خط‌ها را از محیط به مرکز فراهم کردند.

از آن‌جا که مردم مشکلاتشان را به آستان این بزرگواران عرضه می‌کنند و آنها را واسطهٔ اجابت خواسته‌شان قرار می‌دهند، در این اماکن نیازهای مردم بهتر و بیشتر شناسایی می‌شود.

از طرفی هم خیرین زیادی هستند که به عشق اهل بیت علیهم السلام و ارادت خاصی که به ایشان دارند، موقوفات زیادی را با نیت‌ها و مصارف مختلف به اسم امام‌زادگان جلیل‌القدر، وقف یا نذر می‌کنند. پس به این واسطه بستری فراهم می‌شود که خادمان و مسئولان مورد اعتماد این مجموعه‌ها، طبق تشخیص و اولویت‌بندی به رفع نیازها و اجابت خواسته‌های نیازمندان بپردازند.

چه خوب است که والیان امر، از چنین ظرفیت بالایی بهرهٔ کافی را ببرند و هم رازدار نیازهای مردم مسکین و فقیر و یتیم و نیازمند شوند، هم معتمدانی برای دریافت کمک‌های مردم نوع‌دوست کشورمان و حتی تمام مسلمین جهان.

لازم است به برنامه‌های سازمان اوقاف و امور خیریه در راستای اجرای امینانه نیات واقفین اشاره کرد از جمله **مهر تحصیلی** (تهیه نوشت افزار و لوازم تحصیلی برای دانش‌آموزان نیازمند)، **دست‌های مهربانی** (کمک به ایتام و نیازمندان)، **پیوند آسمانی** (کمک به

امر ازدواج و تهیه جهیزیه)، **مهر تندرستی** (کمک هزینه دارو و درمان)، **زائران حرم حسینی** (اعزام افرادی که به زیارت عتبات عالیات مشرف نشده اند)، **زائران حرم رضوی** (اعزام افرادی که به زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام مشرف نشده اند) و طرح‌های بسیار دیگری که در این سازمان در حال برگزاری می باشد. اینجاست که به جرأت می‌توانیم بگوییم وجود امامزادگان، حتی در زمان وفات‌شان، زمینه خیر و برکتی ماندگار در جامعه شده و می‌تواند بشود.

سه

مُشتی از خروار

اگر بگویند قرار است اعدام بشوی، چه میکنی؟ زمان طاغوت بود. فعالیت مخالفین رژیم پهلوی زیاد شده بود. منبرها یکی از مکان‌های خاص و مهم برای مبارزه به حساب می‌آمدند. دیگر، دستگیری و زندانی شدن برای واعظان و منبری‌ها امری عادی بود که حین و بعد از هر سخنرانی انتظار آن را می‌کشیدند. حالا برای چندمین بار نوبت گرفتن او شده بود.

ساواکیها او - آیت‌الله گرامی - را گرفتند و زندان برده و حسابی شکنجه‌اش کردند. انواع شکنجه‌های ممکن! و بعد به خاطر ترس زیادی که از سخنرانی‌های او داشتند، حکم اعدامش را صادر کردند. یکی دو روز مانده به اعدامش، در خلوت خودش دلش هوای مرقد «امامزاده سید علی علیه السلام» را می‌کند. نواده حضرت ابوالفضل علیه السلام. جایی که مرجع توسل بسیاری از مردم قم بود. از فاصله دور و از زندان، خودش را در مرقد امامزاده سیدعلی علیه السلام تصور می‌کند و می‌گوید ما

که دستمان به جد شما نمی‌رسد، به شما که مهمان شهر مایی متوسل می‌شوم برای نجاتم. چیزی نگذشت که حکم آزادی‌اش صادر شد.^۱



خادم آستان امامزاده قاسم بابل بود و مهمان خواهرزاده‌اش در اصفهان شده بود. میزبان به رسم مهمان‌های دیگر، احوال دایی و اوضاع زندگی و کارش پرسید و او هم برای‌شان از کرامات بی‌شمار امامزاده قاسم حرف زد.

وسط حرف‌های او بود که یکی از مهمان‌ها، همان‌طور که به حرف‌های دایی و خواهرزاده گوش می‌کرد، در دلش با خود گفت اگر این آقا این همه کرامت دارد، باید بتواند من را هم صاحب‌خانه کند. او به هیچ‌وجه توان خرید خانه نداشت و با این حال نذر کرد که اگر خانه‌دار شد مقداری پول به آستان امامزاده قاسم بابل تقدیم کند. آن‌قدر دستش خالی بود که حتی خودش امید چندانی نداشت به این زودی‌ها حاجت روا شود.

یک ماه بعد، در عین ناباوری صاحب خانه شد.^۲



مادری که ماهها موجودی را در شکمش با خود حمل می‌کند، اگر ناگهان بفهمد جنین مرده است، انگار تمام دنیایش خراب شده است. حالا بعد از کلی دعا، زن باردار شده بود. مرد و زن از شدت خوشحالی سر از پا نمی‌شناختند. چند ماهی گذشته بود که یک روز مادر متوجه شد جنین حرکت نمی‌کند. با نگرانی سراغ دکتر می‌روند. معلوم می‌شود بچه در شکم مرده است و باید با عمل جراحی بیرون بیاورندش. اما شصت سال پیش، عمل جراحی با چه سختی و هزینه زیادی باید انجام می‌گرفت...

۱. پایگاه اینترنتی <http://bogha.ir>

۲. پایگاه اینترنتی <http://astanejanan.ir>

زن و مرد چاره را در توسل به امام رئوف علیه السلام می بینند و با غم فراوان اما امید زیاد، راهی مشهد می شوند. در راه از شهر قم رد می شوند و ابتدا به زیارت خواهر می روند. با دل شکسته روانه حرم بانوی قم می شوند. همینکه پا به حریم حرم می گذارند، مادر متوجه حرکت بچه در شکمش می شود.^۱



هر چیزی یک راهی دارد. باید برای به دست آوردن آن شاهراه تلاش کرد.

دعوا و اختلاف شان حسابی اوج گرفته است. دیگر هیچ نسخه ای جواب نمی دهد. فقط نفرت است که بینشان جولان می دهد. هیچ کدامشان هم کوتاه نمی آیند. حتی خانواده هر دوییشان هم راضی هستند به جدایی. می گویند زندگی برایمان مساوی با زهری است که ذره ذره می نوشیم. هیچ پرده و حرمتی بینشان باقی نمانده است. پیوند قلب هایشان از هم بریده شده است.

می روند پیش مشاور و او پیشنهاد غیرمنتظره ای به آنها می دهد. می گوید بیایید با هم قراری بگذاریم و اگر نتیجه نگرفتید، آن وقت از هم جدا شوید. در طول مدت یک ماه به تعداد ۱۰ بار با هم به امامزاده محل بروید. ابتدا هر کدام زیارتان را بکنید و از آن بزرگوار بخواهید که خودش راهنمای زندگی تان بشود. بعد در صحن روبه روی گنبد بنشینید و یکی یکی معضلات و اختلافات اساسیتان را که موجب برهم زدن زندگی تان شده، بررسی کنید و هر کدامتان بدون توهین و داد و فریاد، تمام حس و مشکل و حرفش را بزنند و مقید باشید که برای هم احترام قائل شوید و کامل به حرف طرف مقابلتان گوش دهید. بعد از یک ماه نتیجه را به من خبر بدهید تا بر اساس تصمیمتان راهنمایی های لازم را به شما عرض کنم.

۱. بانوی ملکوت، آیت الله کریمی جهرمی، ص ۱۰۵.

زن و مرد با یک دنیا فاصله دل‌هایشان، اولین قرار را می‌گذارند و راهی امامزاده می‌شوند. طبق گفته مشاور همان کارها را انجام می‌دهند. جلسه اول و دوم یک جاهایی به جر و بحث و جدل تبدیل می‌شود، اما یکهو یادشان می‌افتد و اصلاح می‌کنند. بار سوم مرد فکری می‌کند و نذری برای درست شدن زندگی‌اش می‌کند. این بار انگار حس‌شان متفاوت شده است. با آرامش به خانه برمی‌گردند. دفعه بعد، زن چند رکعت نماز هدیه به امامزاده می‌کند تا خود امامزاده کارشان را درست کند.

دهمین بار هم دست در دست هم با لبخندی شیرین وارد صحن امامزاده می‌شوند و بعد از زیارت، همه قول و قرارهایشان را برای ساختن یک زندگی جدید و با دوام، به هم می‌دهند. حالا بعد از یک ماه با یک جعبه شیرینی پیش مشاور می‌روند که او را از تصمیم‌شان با خبر کنند.



از مرحوم، آیت الله العظمی بهجت نقل شده است: «توسلات، خیلی نافع است. به این امامزاده‌ها زیاد سر بزنید! این بزرگواران همچون میوه‌ها که هر کدام یک ویتامین خاصی دارند، هر کدام‌شان خواص و آثاری دارند، از محبت اهل بیت علیه السلام نباید دست برداشت، همه چیز توی محبت است، اگر چیزی دارید از محبت است.»

چهار مثل یک شمع

درست مثل دوربین‌های کنترل سرعت در بزرگراه، وجود بعضی چیزها

در جامعه باعث ایجاد نظم، امنیت یا آرامش می‌شود. هرچقدر هم برای مردم از خطرات جانی و تهدیدات سرعت غیرمجاز صحبت کنی، فایده ندارد. باز هم باید دوربینی باشد تا کمر بند را ببندند و سرعت‌شان را کم کنند.

پس وجود پلیس و دوربین‌ها، از آن جایی که باعث رعایت قانون و در نتیجه حفظ جان افراد و ایجاد نظم می‌شوند، خوب است.

احتمالاً همه ما در تاریکی گیر کرده‌ایم. در اوج تاریکی، وجود هر وسیله‌ای که نور ایجاد کند، حس امنیت را به آدم القا می‌کند. وقتی که برق خانه‌مان می‌رود، نور یک شمع، خودش کلی کار راه‌انداز می‌شود. کسی که در تاریکی جاده و خیابان گیر کند، زمانی که یک نقطه نور، حتی در فاصله‌ای دور به چشمش بخورد، حس امید و آرامش پیدا می‌کند. یا بانک‌ها، طلا فروشی‌ها، گالری‌های ماشین و اکثر مغازه‌هایی که اشیاء گران‌قیمت دارند، شبها لامپ‌شان روشن است تا از سرقت در امان بمانند. پس خود نور خاصیت امنیت‌دهی دارد.

وجود یک حکومت عادل و مسئولین دلسوز در یک کشور، بیشترین حس آرامش اجتماعی را برای مردم آن مملکت به ارمغان می‌آورد. وضعیت اقتصادی معتدل و بدون نوسان‌های بسیار، تا حد زیادی موجب احساس راحتی فکر و خیال می‌شود.

اما فراتر از همه این‌ها، یک سری آدم‌ها هستند که حتی پیکرشان و بارگاه‌شان پس از قرن‌ها، برای مردم آن محله، منطقه، شهر و حتی کشور پناهگاهی می‌شود که در آن احساس امنیت و آرامش می‌کنند. آرامگاه امامزاده‌های عظیم‌الشأن، که نشانه کوچکی است از اقیانوس عصمت و حکمت و علم اهل بیت علیهم‌السلام، چنین پناهگاه‌های آرامش‌بخشی در شهرهای کشورمان است.

وجود چنین جایی در یک محله، می‌تواند معنویت را بین اهالی افزایش دهد. می‌تواند پاتوقی برای جوانان و نوجوانان محل باشد تا

اوقات فراغت خود را در آن بگذارند. می‌تواند محلی برای قرارها باشد. یا جایی که افراد هیجان‌ها و فشارهای روحی یا سرکشی‌های غریز را با توسل و ارتباط معنوی و تفکر، کنترل و تخلیه نمایند.

فکر کنید این همه جوانی که امروزه برای رفع مشکل یا کسب آرامش به امامزاده‌ها می‌آیند، بدون داشتن چنین امکان مقدسی، قرار بود کجا بروند؟ مشکل‌شان را در پارک یا کجا به چه جور آدم‌هایی بگویند و سراغ چه کسانی بروند؟ برای لحظه‌ای آرامش به چه چیزهایی متوسل می‌شدند؟

بنابراین، مردم در صورت مواجهه با هرگونه خطر یا ناامنی میتوانند به امامزادگان پناه ببرند. چه بسا یکی از صدها دزدی که به آن محل پا می‌گذارد، با دیدن گنبد سبز رنگ این بزرگواران به خودش بیاید و شرم و حیا او را از این کار منصرف کند. یا چه بسا فردی که فکر گناه‌کردن از سرش می‌گذرد، همزمان با تصور گنبد و گلدسته‌های امامزاده‌ی محله‌شان، یاد آخرت و رابطه‌اش با خداوند بیفتد و منصرف شود. درست مانند دوربین کنترل سرعت.

یا اگر کسی احساس بی‌پناهی کند، این مکان‌های مقدس، بهترین سرپناه محسوب می‌شوند. مثل شمعی که در تاریکی منشأ آرامش است. مردم چند محله آن طرف‌تر هم حتی دلشان به وجود چنین جایی خوش است و خیال‌شان راحت. چرا که یقین دارند امامزادگان، منشأ خیرات و برکات‌اند.



«از هر کجا امامزاده‌ها و فرزندان معصومین، یا از جور خلفا می‌گریختند و یا به امید کمک مردم حرکت می‌کردند، متوجه شهر شیراز یا شهرهای دیگر استان فارس می‌شدند. آن معنویتی که شخصیتی مثل شهید بزرگوار مرحوم آیت الله دستغیب مظهر آن معنویت بود، از این خانواده و از این مرکز فیاض تمام نشدنی اهل بیت

سرچشمه گرفته است. این نورانیت، شخصیتی مثل شهید دستغیب می‌سازد و می‌پروراند و نفس گرم آن شهید عزیز، در این منطقه این همه دل جوان و جوینده را شیدای معنویت می‌کند.^۱

پنج راه ادامه داره

به نظرتان چطور با این همه تغییر سبک زندگی‌ها و افزایش فسادهای وارداتی دشمنان اسلام به کشورمان، باز هم ملت مؤمن و مقید و متعهد در این سرزمین سر پا و مقاوم در راه عقاید و ایمان خود ایستاده‌اند؟ این استقامت و قوت از کجا به دست می‌آید؟ آیا با تماشای فیلم و گشت و گذار دائمی در اینترنت و ول بودن در بازار و خیابان، می‌توان چنین شد؟ آیا پایداری در راه حق به راحتی و با حرافی قابل دستیابی است؟

بعضی چیزها را خداوند توسط فرستاده‌ها و منتخبانش برای نجات بشر قرار داده است. یعنی چیزهایی هستند که کاملاً به نفع خودمان و اطرافیان و جامعه و در واقع همهٔ انسانهاست، اما خب بعضی‌ها فکرش را هم نمی‌کنند. البته عده‌ای هم قطعاً حواسشان به این قضیه هست.

مراسم‌های معنوی که در هر دینی قرار داده شده است، در واقع نقش پشتیبانی و محکم کردن جای پاهای ما را به عهده دارند. خصوصاً در اسلام که سرشار از چنین برنامه‌هایی است. مثلاً دههٔ محرم و ماه رمضان از آن ظرفیت‌های ویژهٔ جامعه است که به طور

۱. بیانات رهبری در دیدار جانبازان و ایثارگران و خانواده‌های شهدای استان فارس (۱۳۸۷/۲/۱۳).

آشکاری به کاهش میزان جرم منجر می‌شود. شرکت در مراسم عزاداری معصومین علیهم‌السلام و دعاها و شبهای قدر، قویترین قرص‌های آرامبخش دنیا هستند که تا مدت‌ها اعصاب و روان روح و فکرمان را رو به راه می‌کنند.

خیلی از خانواده‌ها با حضور در این مراسم‌ها و شنیدن موعظه‌های واعظان شهر، پایه‌های زندگی خود را بر اساس اسلام بنا میکنند و از اختلافات ریز و حواشی کوچک پرهیز میکنند. درست مانند مساجد و حسینیه‌ها که زمینه برگزاری آیین‌ها و مراسم مذهبی را فراهم می‌کنند، امامزاده‌ها نیز جزء اماکنی هستند که می‌توانند از این نظر، منشأ برکات فراوانی در جامعه شوند.

مرقد مطهر امامزادگان علیهم‌السلام، ظرفیت بسیار بالایی برای اجرای انواع برنامه‌های تبلیغی (آموزش احکام ویژه آقایان و بانوان، نوجوانان و جوانان و میان‌سالان، حلقه‌های معرفت، کلاسهای معرفتی و دینی و قرآنی) کارهای فرهنگی (آموزش اصول مهم برای انتخاب همسر، آیین زندگی به شیوه‌های مختلف به مردان و زنان، بیان روشهای تربیتی مطابق آموزه‌های اسلام، آشنا کردن مردم با سبک زندگی اسلامی، ترویج مفاهیم ناب اخلاقی و رفتاری در قالب نمایش و ...)، برگزاری مراسم‌های مذهبی و مناسبتی (دعای توسل، دعای کمیل، دعای ندبه، برگزاری هر سه وعده نماز، جشن اعیاد و میلادها، اقامه عزراها، احیای نیمه شعبان و شبهای قدر و...) و حضور کارشناسان دینی (پاسخگویی به احکام شرعی، مشاوره دینی، مشاوره خانوادگی) دارند.

چنین فعالیت‌ها و برنامه‌هایی که به برکت امامزادگان مدفون در این بقاع متبرکه، در سطح شهرها برگزار می‌شود، به رشد فکری، فرهنگی و تقویت ارزش‌ها و باورهای دینی و انقلابی مردم می‌انجامد. فرقی نمی‌کند چند قرن از صدر اسلام و زمان حیات معصومین

ﷺ می‌گذرد. تعلیم و تربیت دینی، درست همان راهی است که اهل بیت پیامبر ﷺ و نوادگان و سفیران مجاهدشان، قرن‌ها پیش دنبال می‌کرده‌اند.

و چه معجزه‌ای از این بالاتر که نور این فانوس‌ها، تنها به واسطهٔ مرقدشان، روز به روز پرفروغ‌تر می‌شود.

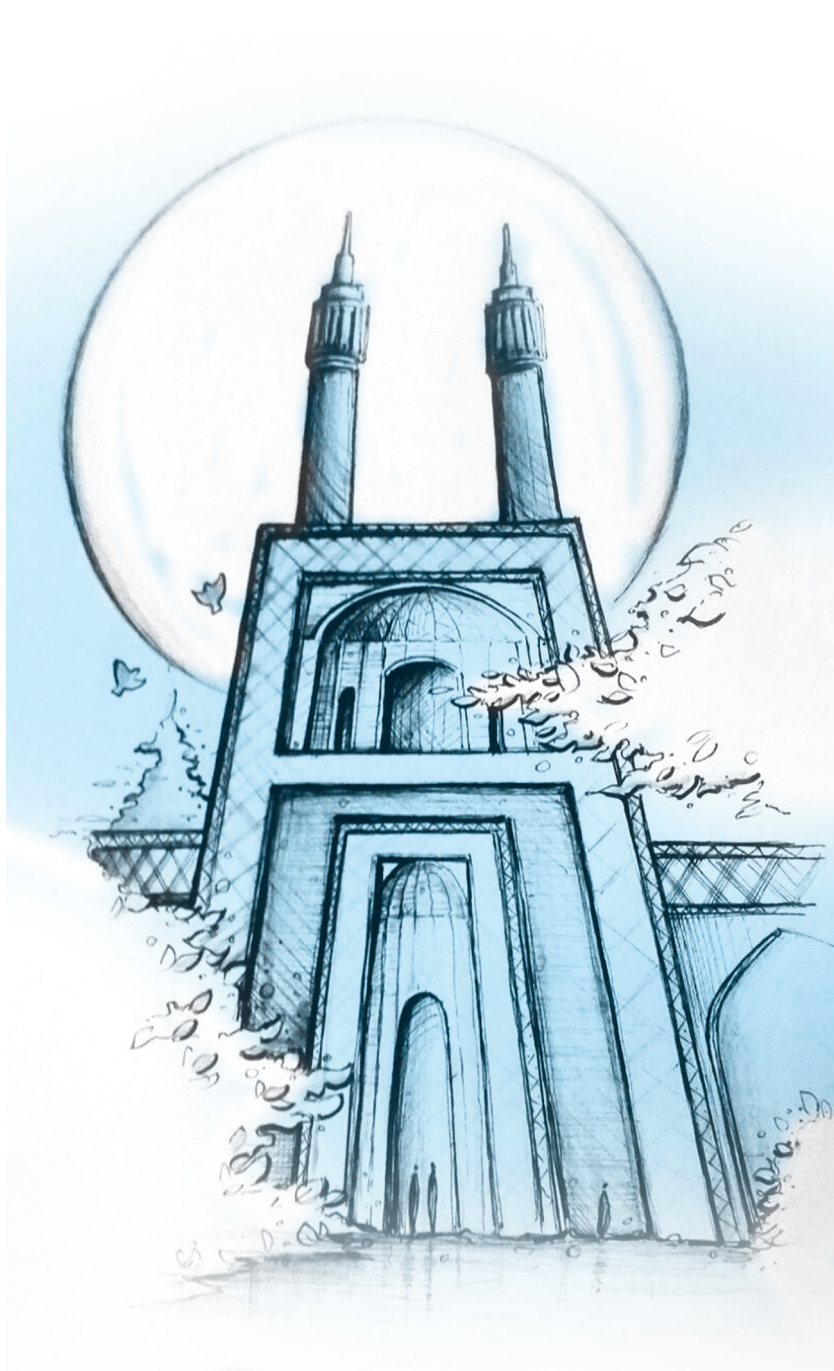


آیت الله العظمی جوادى آملى:

شناخت بقاع متبرکه و قبور پربرکت، تفسیر عملی سورهٔ کوثر است. آنان مصداق روشن کوثر و حافظان شجرهٔ طیبه و ناشران اهل ولایت و مبلغان آثار هستند و قبور آنها هم منشأ برکات است.

فصل پنجم

آداب میزبانی



مهمان که داری چه می‌کنی؟ نه مهمان ناخوانده، که مهمانی که خودت دعوتش کرده‌ای، گفته‌ای بیاید خانه‌ات، در خدمتش باشی! برایش سنگ تمام می‌گذاری یا رهایش می‌کنی به امان خدا؟ بیراه نیست اینکه بگوییم قرن‌ها پیش اجداد ما ایرانی‌ها، خیلی از امام‌زادگان را دعوت کردند تا به خاک و دیار ما مهاجرت کنند. بیراه نیست اگر بگوییم، آن‌ها به پشتوانه‌ی مهمان‌نوازی اجداد ما قدم به این سرزمین نهادند.

خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام چه با دعوت و چه بی‌دعوت قدم‌شان روی چشم ماست. نیست؟ آن‌ها یادگاران امامان معصوم ما هستند. آن‌ها را فرزندان رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام، فرزندان امیرالمومنین علیه‌السلام و حسن و حسین علیهما‌السلام صدا می‌زنیم.

آن‌ها قرن‌هاست که مانند بذری اصیل در گوشه‌گوشه‌ی این سرزمین مدفون شده، در این خاک ریشه زده و به درختانی سبز و پر محصول بدل گشته‌اند. حالا این ماییم و امام‌زادگان. به قدر اجدادمان مهمان‌نوازی می‌کنیم؟

این فصل را از رابطه‌ی خودمان با نوادگان خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صحبت می‌کنیم.

یک آن چراغ کوچک سبز

از این روزها در تقویم زندگی هرکس پیدا می‌شود. از این روزهای دلتنگی و دل‌گرفتگی که هرچه خیابان‌های شهرت را قدم می‌زنی، افاقه نمی‌کند. درست نمی‌دانی دردت چیست، اما این را خوب می‌دانی که دوایش در داروخانه‌ها و عطاری‌های شهر پیدا نمی‌شود. دوا نه، که «مرهم» لازم داری. مرهمی برای زخم‌هایی که بر دلت نشسته‌اند و از چشم دکترهای دوروبرت پنهان مانده‌اند. این روزهاست که در یکی از آن پرسه‌های غمگین، ناگهان نوری در دلت روشن می‌شود. نور سبز چراغ گنبد امامزاده.

امامزاده‌ها یکی از آن بهشت‌های زمینی‌اند و کمتر کسی است که این را حس نکرده باشد. یکی از آن بهشت‌هایی که انگار مخصوص آدم‌های شهر توست. وقتی دلت کربلا می‌خواهد و دوری راه دلت را می‌خراشد، وقتی هوای نجف داری و دستت از ایوان طلایش کوتاه است، حتی وقتی دلتنگ امام‌رضا (ع) می‌شوی و فاصله مشهد تا شهر تو زیارت را برایت سخت می‌کند، جایی هست که بتوانی دلتنگی‌ات را تسکین دهی. چند خیابان بالاتر یا پایین‌تر از خانه‌ات، کسی زندگی می‌کند که از همان خانواده مطهر است. یک یا دو یا چند نسل عقب‌تر، فرقی نمی‌کند. یا بی‌هیچ واسطه‌ای فرزند امام معصوم توست، یا از نوادگان و خواهرها و برادرانش. مهم این است که جنس آجرهای خانه‌اش بهشتی است و از آن مرهم‌ها که سخت پیدا می‌شود، بسیار دارد.

امامزاده‌ها نعمت‌اند برای اهالی شهرشان. هر ساعتی که دلت بگیرد و جایی جز بهشت آرامت نکند، می‌توانی تسبیح و سجاده‌ات را برداری و راه بیفتی. همیشه با روی گشاده منتظرند و دست رد به سینه

هیچ کس نمی‌زنند. کرم در این خاندان موروثی است! اما این که تو بلد باشی کجا دنبال مرهمت بگردی، اینکه بدانی به وقت سختی‌ها، در خانه کدام صاحب کرم را بزنی، به توفیق و جنم خودت برمی‌گردد. می‌توانی ساعت‌ها بی‌هدف دست دل غصه‌دارت را بگیری و بین مغازه‌ها و فروشگاه‌ها بگردانی‌اش و دست آخر سنگین‌تر و غمگین‌تر از قبل، به خانه برش گردانی؛ یا این که از همان باء بسم‌الله بروی همان جایی که باید. اینکه آن قدر زرنگ باشی که از نعمت وافر که خدا در نزدیکی تو قرار داده حظ ببری و جانت را به آرامش آرام کنی، دست تدبیر خودت را می‌بوسد.

اصلش این است که وظیفه ماست. شاید ظاهرش اصلاً شبیه وظیفه نباشد و حتی گاهی مستحب شمرده شود، اما در باطن وظیفه است. گرچه امامزاده، امامزاده و بلندنظر است و با دعاها و سرزدن‌های من و تو، نه چیزی بر کرامتش افزوده می‌شود و نه از آن کم، این وظیفه ماست که به دیدنش برویم. که آشنایش بدانیم. که بیشتر از غریبه‌هایی که دل برای غصه‌هایمان نمی‌سوزانند، در دل‌هایمان را برداریم و با این تحفه شرمندگی، به سراغش برویم. این رسم همسایگی است. این مصداق همان «لئن شکرتم لأزیدنکم» است. که اگر قدر بدانیم و قدر بشناسیم نعمت این هم‌جواری را، روز به روز و بلکه ثانیه به ثانیه بر این نعمت افزوده می‌شود. دامنه برکات امامزاده تمام شهرمان را پر می‌کند و عطر بهشت تا خیابان‌هایی که زائران در آن راه می‌روند، کشیده می‌شود. رسم همسایگی است که مرقد امامزاده‌مان را خالی نگذاریم و گرچه جز دست خالی و دلی شکسته پیشکشی نداریم، به سراغشان برویم و از فیض حضورشان وجودمان را سرشار کنیم. آن «الجار ثم الدار» که مادرشان علیه السلام فرمود، شامل این همسایگی‌ها هم می‌شود. نشود که روزها بگذرد و بی‌خبر بمانیم از حال و هوای ضریح امامزاده‌مان. نشود که کوچه پس‌کوچه‌های دلگیر بی‌اتفاق، از

ما پر شوند و امامزاده چشم به راهمان بماند. که این‌ها شجره طیبه آن پیامبری هستند که خود، مرهم به دست می‌گرفت و به دنبال مریض می‌گشت.

گرچه این امامزاده‌ها خود چشم و چراغ شهرند، وظیفه ماست که چراغ مرقدشان را روشن نگه داریم. آن چراغ سبز دوست‌داشتنی را.

دو

جایی برای اجابت

سرمان خیلی شلوغ شده است! آن هم با چیزهای نه چندان مهم. با کارهایی که نه اولویت دارند، نه فایده. خیلی هم تقصیر ما نیست. درد زندگی در هزاره سوم است با همه اقتضائات دوست‌نداشتنی‌اش. شاید هر روز ساعت‌ها پای شبکه‌های اجتماعی و قتمان را می‌کشیم و آب در دلمان تکان نمی‌خورد.

شاید برای خرید یک پیراهن، سه دور همه فروشگاه‌های زنجیره‌ای را زیرورو می‌کنیم و به خیال خودمان ارزشش را دارد! شاید دقیقه‌ها پای تلفن با دوست و همکاری گپ می‌زنیم و تمام اتفاقات بی‌اهمیت روزمان را با او مرور می‌کنیم، بی آن که حواسمان باشد ساعت شنی عمر، بی خیال همه بی‌خیالی‌های ما، کار خودش را می‌کند و لحظه‌هایمان از دست می‌رود. وسط این سرشلوغی‌ها اما، ما وقتی برای «باید»ها نداریم. دودستی چسبیده‌ایم به چیزهای کم‌اهمیت و بعضاً بی‌اهمیت، اما هروقت یادمان می‌افتد که کارهای مهم‌تری هم داریم، بهانه‌ها سرمان را گرم می‌کنند و حس می‌کنیم اصلاً فرصتی برای این کارهای مهم نداریم. کار مهمی مثل رفتن به امامزاده برای مراسم دعا.

شاید در نظر اول رفتن به امامزاده و زیارت کردن، جزئی از همان امور مستحبی زندگی باشد که خیلی برایش زمان تعریف نمی‌کنیم و خودمان را ملزم به انجامش نمی‌دانیم؛ اما با یک نگاه دقیق‌تر اوضاع فرق می‌کند. نگاه دقیقی که می‌گوید «حضور تو مهم است. بودن تو مهم است. اینکه آن وقتی که باید، آن جایی که باید، باشی، مهم است.» بگذارید قضیه را با هم روشن کنیم.

بعد اخروی و پاداش بهشتی‌اش به کنار، ثواب بی‌شمار و برکات بی‌انتهایش را هم ندید می‌گیریم، اما حقیقتاً بعضی وقت‌ها هیچ چیز مثل یک دعای کامل درست و حسابی «حال خوب کن» نیست. بعضی وقت‌ها هیچ چیز بهتر از یک دعای توسل آرام و دلنشین، حال تو را سرجا نمی‌آورد. بعضی وقت‌ها هزار برنامه تفریحی و فرهنگی هم که برای خودت بگذاری، باز هم صبح جمعه فقط یک دعای ندبه پرسوز می‌طلبد که دلگیر سپری نشود. برای همه این دعا‌های حال خوب کن آشنا، چه جایی بهتر از امامزاده؟ مسجد محله هم هست. مصلی هم هست. اصلاً چرا راه دور برویم؟ می‌شود راحت در خانه نشست و به لطف تلویزیون، دعا را زمزمه کرد. اما چرا امامزاده؟

این جاست که آن نگاه دقیق به دامن می‌رسد. اینجاست که باید حواسمان باشد امامزاده‌ها، نشانه‌های مذهبی شهرند و باید بیشتر و پررنگ‌تر از هر جای دیگری، به آن‌ها پرداخت. هیچ‌کس منکر قدر و منزلت مساجد که خانه‌های خداوند بر زمین هستند، نیست؛ اما امامزاده‌ها، به لطف حضور عضوی از خاندان نازنین اهل بیت (علیهم‌السلام)، خانه‌های پربرکتی هستند برای اهل معنا. برای آن‌ها که حدیث ثقلین، مثل یک دغدغه شیرین مداوم، همیشه کنج دلشان نشسته است و هر چه دست توسل به خاندان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بزنند، باز هم سیر نمی‌شوند. از این گذشته، امامزاده‌ها برکتی هستند که به هر نقطه زمین نازل نشده‌اند. گرچه به لطف خداوند تعدادشان زیاد است،

اما باز هم شهر و دیارهایی هستند که بی نصیب مانده‌اند از این نعمت بزرگ. پس حداقل شکرگزاری این است که وقتی هوای دعا و مناجات در سر داریم، مفاتیح‌مان را برداریم و مهمان بقعه متبرکه امامزاده شویم. امامزاده‌ای که خدا بر سرمان منت گذاشته و به شهرمان هدیه‌اش کرده.

این روزها، بین همه سرشلوغی‌ها و گرفتاری‌های عجیب و غریب‌مان، باید حواسمان باشد امامزاده از آن جاهایی است که «باید» در آن باشیم. مراسم دعا و مناجات امامزاده نباید مراسمی خلوت باشد با حضور چند پیرمرد و پیرزن که به لطف هم‌جواری خانه‌شان با امامزاده، مهمانش می‌شوند. حضور در این مراسم و زنده و پرشور نگه داشتن فضای معنوی امامزاده، از آن «باید»هایی است که هرکسی توفیق ندارد برای خودش لحاظش کند.

خوب است بعضی وقت‌ها، بین پیامک‌های تکراری لوث شده، بین چت‌های بی‌فایده طولانی، بین پرسه‌های بی هدف، لحظه‌ای چشمان را ببندیم و به این فکر کنیم که حضور ساده ما در مراسم مذهبی امامزاده و گرم نگه داشتن آن، می‌تواند یک نشانه باشد برای آن‌ها که فکر می‌کنند دست از دامن اهل بیت علیهم‌السلام کشیده‌ایم. خوب است بعضی وقت‌ها چشمان را ببندیم و به این فکر کنیم که درست در همین لحظه، بهتر است کجا باشیم. که اگر ما که دلمان برای خاندان پیامبرمان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌تپد، امامزاده را تنها بگذاریم و بی‌توجه به برنامه‌هایش به سرشلوغی‌های خودمان برسیم، فردا گرفتارتر از این خواهیم بود که جوابی برای قدرشناسی‌مان داشته باشیم.

سه

خانه‌تر از خانه خودت

شاید خیلی‌ها آرزویش را دل داشته باشند. همان‌ها که هروقت تلویزیون صف خادمان حرم مطهر رضوی (ع) را با آن چوب‌پره‌ای قشنگ و لباس‌های فرم دلنشین نشان می‌دهد، دلشان قنچ می‌رود و بغض گلویشان را می‌گیرد. الحق و الانصاف خادمی حرم امام رضا (ع) افتخار کمی نیست و نصیب هر کسی هم نمی‌شود.

کربلایی‌ها هم همیشه بخشی از خاطرات سفرشان را اختصاص می‌دهند به بازگو کردن ویژگی‌های خدام حرم. مردان و زنان سیه‌چرده‌ای که دلشان سپید است و نگاه حسرت‌بار زائرها پشت سر توفیق بزرگی که روزی‌شان شده تا به اولاد پیغمبر (ص) خدمت کنند. از کربلایی‌ها هم اگر پیرسی، حسرت و شوق یک‌بار جارو زدن صحن حسینی یا خدمت در کفشداری حرم حضرت عباس (ع) بر دلشان مانده است.

«خادم بودن» یک توفیق است. یک افتخار. یک نشان اعلای الهی که بر سینه برخی از محبان اهل بیت (ع) می‌درخشد. اما آدم‌های جامانده‌ای مثل من و تو چه باید بکنند؟

اینجاست که امامزاده‌ها دستان را می‌گیرند و به دادمان می‌رسند. خدمت در امامزاده یکی از آن فرصت‌های ناب است که برای ما هم در دسترس است. فقط یک نظر لطف الهی لازم دارد و یک حس وظیفه‌شناسی.

در مثل می‌گویند این‌جا را مثل خانه خودت ببین، اما قصه امامزاده فرق می‌کند. امامزاده خانه‌ای خانه‌تر از خانه من و توست. یعنی باید پروانه شویم و مدام دورش بگردیم. یعنی باید روبرویش بایستیم و ببینیم خدای نکرده کدام کنج مرقدش گرد و خاک گرفته و مشتاق‌تر از هر

صاحبخانه‌ای، برکش بیندازیم. یعنی لذت جاروکردن صحن‌ها، لذت پاک کردن چلچراغ‌ها و عوض کردن گل گلدان‌ها، یا حتی تا کردن چادر نمازها و مرتب کردن سجاده‌ها و ...، بیشتر از لذت رفت و روب خانه خودمان باید زیر زبانمان باشد. چه افتخاری بالاتر از خدمت به اولاد پیغمبر ﷺ؟

از همان کودکی که چادر مادر را می‌گرفتیم و راهی امامزاده می‌شدیم، وقتی مادر مشغول عبادت می‌شد، سرگرمی همه ما چیدن مهرها و مرتب کردن تسبیح‌ها بود. شاید شیرینی آن لحظه‌های ناب و روشن کودکی، هنوز زیر زبانمان مانده باشد. حالا وقت آن است که این شیرینی را تازه کنیم و به جان و دلمان بچشانیم. وقت آن است که بدانیم باید در قبال امامزاده عزیز شهرمان احساس مسئولیت داشته باشیم و نگذاریم غبار فراموشی و غفلت، بر آینه‌کاری‌های چشم‌نوازش بنشیند.

در این روزهای پرمشغله، شاید فرصت خدمت تمام وقت برای خیلی‌هایمان مهیا نباشد. خوشبختانه متولیان امامزاده‌ها چاره‌ای به حال‌مان اندیشیده‌اند. می‌شود تنها یک ساعت در هفته خادم امامزاده‌ای بود و هیچ اجباری نیست برای حضور تمام وقت. همین یک ساعت که تا به خودت بجنبی تمام شده، فرصت مغتنمی است برای هم‌جواری با سادات علیهم‌السلام و جمع کردن ذخیره‌ای برای روز مبادا. همین یک ساعت می‌تواند دل همه ما را بیمه کند و اندوخته روشنی باشد در خانه ابدی تاریکمان.

برای ما که دستمان از نعمت خدمت به بقاع متبرکه اهل بیت علیهم‌السلام کوتاه است، امامزاده‌ها بهترین جای دنیا هستند برای خادمی کردن.

چهار

یک هدیه کوچک برای شما که بزرگ‌اید

در خانه همه ما پیدا می‌شود. بزرگ باشد یا کوچک، نو باشد یا دست دو، فرق چندانی نمی‌کند.

مهم این است که در خانه همه ما، حداقل یک وسیله برای وقف وجود دارد. قرآنی که بین بقیه قرآن‌ها مهجور مانده و افراد خانواده کمتر سراغش می‌روند، مفاتیحی اضافه، کتاب دعا، مهر و تسیحی سوغاتی، رحلی قدیمی، جانمازی استفاده نشده، چادر نماز نوبی که رنگش را دوست نداریم، یا حتی دمپایی استفاده نشده‌ای که گوشه حیاط افتاده، صلوات‌شمار اضافه گوشه کشو، گلدان هدیه‌ای که جایی برای آن نداریم یا حتی ظرف‌های اضافه‌ای که وقت نداری دادن خیلی به درد می‌خورند، سماوری قدیمی که محرم‌ها می‌تواند عزاداران را به چای حسینی  مهمان کند و کلمنی که وقت افطار، عطش روزه‌داران را با لیوانی شربت فروبشاند و... همه این‌ها می‌توانند وقف امامزاده شوند. می‌توانند یادگاری باشند از ما و عشقی که به امامزاده‌مان داشته‌ایم. می‌توانند صدقات جاریه‌ای باشند که «خدایا مرز» بی برایمان به ارمغان بیاورند و بر توشه آخرتمان چیزی اضافه کنند. شاید امروز اهمیت وقف برای ما چندان روشن نباشد، اما روزی که دستان از دنیا کوتاه شده و چشم امید به اعمال ماتأخرمان بسته‌ایم، می‌توانند پنجره‌ای رو به بهشت باشند برایمان.

اگر همین حالا جلوی کتابخانه کوچک یا بزرگمان بایستیم، حتماً کتاب‌هایی در آن پیدا می‌کنیم که روزگاری دست ذهن ما را گرفته‌اند و از تاریکی به روشنایی کشانده‌اند. کتاب‌هایی که جانمان را با معارفی عمیق آشنا کرده‌اند و جا خوش کرده‌اند در ردیف خاطرات خوب روزهای هدایت شدنمان. چقدر خوب می‌شود اگر این کتاب‌ها را به

کتابخانه امامزاده ببخشیم تا زائران هم فرصت استفاده از آن‌ها را داشته باشند. آن وقت شاید کسی، حتی یک نفر، با خواندن کتابی که ما وقف امامزاده کرده‌ایم، به سوی نور هدایت شود و تا روزی که زنده است، ما هم در ثواب اعمال روشنش شریک باشیم.

اصلاً همه این‌ها به کنار! ما حتی می‌توانیم خودمان را وقف امامزاده کنیم! می‌توانیم حتی شده یک ساعت در هفته، با هماهنگی متولیان فرهنگی امامزاده، هر دانش و تخصص و مهارتی را که داریم، به احترام امامزاده نازنین‌مان، در اختیار زائران قرار دهیم. بگذارید مثال بزنیم:

دانشجوی سال اولی که به تازگی با یک رتبه خیلی خوب در رشته موردعلاقه‌اش پذیرفته شده است و نیت می‌کند یک ساعت در هفته در گوشه‌ای خلوت از امامزاده برای کنکوری‌ها کلاس رفع اشکال رایگان بگذارد؛

طلبه‌ای که صبح جمعه، بعد از نماز در امامزاده می‌ماند تا به سوالات شرعی زائران پاسخ بدهد و دست دلشان را بگیرد و راه را نشانشان دهد؛

خطاطی که پلاکاردهای اطلاع‌رسانی برنامه‌های امامزاده را به رایگان می‌نویسد؛

روانشناسی که یک روز در هفته در دفتر فرهنگی امامزاده به زوج‌های جوان مشاوره رایگان می‌دهد تا راحت‌تر با هم کنار بیایند و مشکلاتشان را حل کنند و...

همه این‌ها نوعی وقف حساب می‌شوند و چقدر عالی است اگر این وقف، مخصوص امامزاده باشد. آن وقت بهانه‌ای می‌شود برای آدم‌ها که به امامزاده سر بزنند و در هوای مطهرش قرار بگیرند. کسی چه می‌داند؟ شاید همین رفت و آمدها باعث شد مجال توبه برای گناهکاری فراهم شود و به خدا برگردد و آن وقت ما، وسیله بوده‌ایم در

دست خداوند برای هدایت بنده‌ای. چه اجری از این بالاتر؟ فقط کافی است حواسمان باشد و بدانیم برای اتفاقات خوبی مثل مراسم مذهبی، نذری و افطار و حتی در جشن‌ها و عزاداری‌ها، متولیان امامزاده به چه وسایلی احتیاج دارند. اگر حواسمان جمع باشد و دغدغهٔ وقفی هرچند کوچک برای امامزاده را در دل داشته باشیم، همه چیز درست می‌شود. از هیچ کس پوشیده نیست که این خاندان نورانی علیهم‌السلام، آن قدر بخشنده و قدرشناس اند که کوچکترین عملی از چشم‌شان پنهان نمی‌ماند و حتماً آن را جبران می‌کنند؛ حتی اگر این عمل، وقف استکان کوچکی باشد برای روزهای عزاداری اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام.

پنج فاخلع نعلیک

ما عادت داریم! دست خودمان هم نیست. اگر با کسی صمیمی بشویم، کار تمام است! صمیمیت برایمان به معنی فراموش کردن همهٔ قوانین و چارچوب‌هاست. خیال می‌کنیم اگر با کسی صمیمی شدیم، دیگر معنی ندارد با احترام خطابش کنیم و حق و حقوقش را تمام و کمال ادا کنیم. صمیمیت از این حرف‌ها دارد مگر؟!

خب بعضی آدم‌ها با صمیمیت این شکلی راحت کنار می‌آیند. چوبش را هم می‌خورند و سر بزنگاه رفتاری می‌بینند که در شأنشان نیست، اما جایی هم برای اعتراض باقی نگذاشته‌اند. اما دستهٔ وسیع‌تری از آدم‌ها، این نوع صمیمیت را نمی‌پسندند و از آن دلزده می‌شوند. آدم‌ها هرچقدر بزرگ‌تر باشند، ابهت روحشان بیشتر آدم را می‌گیرد و اصلاً نمی‌توانی به خودت اجازه بدهی پا را از مرز ادب فراتر بگذاری. انگار

عظمت و شکوه وجودشان، تو را احاطه می‌کند و اجباری دلپذیر تو را به احترام وامی‌دارد.

امامزاده‌ها، از آن آدم‌های بزرگ‌اند. قدیمی‌ترها، «شاهزاده» صدایشان می‌زدند. پُربیراه هم نبود. شاهزادگانی که کنار مردم عادی، عادی‌تر از آن‌ها غذا می‌خوردند، لباس می‌پوشیدند و پیاده راه می‌رفتند، اما عادی‌زندی نمی‌کردند. ابعاد زندگی‌شان آنقدر وسیع بود که هنوز که هنوز است، روحشان واسطهٔ نزول برکات به زمین است. امامزاده‌ها از آن دسته آدم‌هایی هستند که هرچه به آن‌ها احترام بگذاری، کم است.

اما بنا به همان عادت زشت و ناپسند، بنا به بی‌حواسی‌هایی که امروز دیگر نباید از کسی سر بزند، هنوز بعضی آدم‌ها هستند که بقعهٔ مطهر امامزاده را با خانهٔ خودشان اشتباه می‌گیرند. خیال می‌کنند می‌شود تحت عنوان صمیمیت، هر رفتاری در آن فضای مطهر داشته باشند و کسی هم نباید ایرادی از آن‌ها بگیرد. مثلاً:

با اینکه دم در ورودی نوشته شده «اینجا محل نزول فرشتگان است، هوای آن را با دود سیگار آلوده نکنیم»، بعضی‌ها فکر می‌کنند با امامزاده از این حرف‌ها ندارند و یک سیگار کشیدن در صحن که دیگر این قدر حساسیت به خرج دادن لازم ندارد. با همین توجیه، هم زائران را به سرفه می‌اندازند، هم فرشتگان را.

با این که خادم‌ها، با چشم‌های خسته و صدایی خسته‌تر، بارها تذکر می‌دهند که «خواهید در امامزاده ناپسند است و در منظر عموم کراهت دارد و از این گذشته، دوربین‌های مداربسته در آن تعبیه شده و خانم‌ها در معرض دید نامحرمان هستند»، باز هم بعضی‌ها تا از نماز و مناجات خسته می‌شوند، دراز به دراز می‌افتند و اگر کسی هم از خواب بیدارشان کند، با دو سه کلمهٔ آبدار جوابش را می‌دهند! استدلالشان هم این است که یک چرت نیم‌ساعتهٔ آن‌ها در امامزاده

به هیچ کجای دنیا بر نمی خورد!

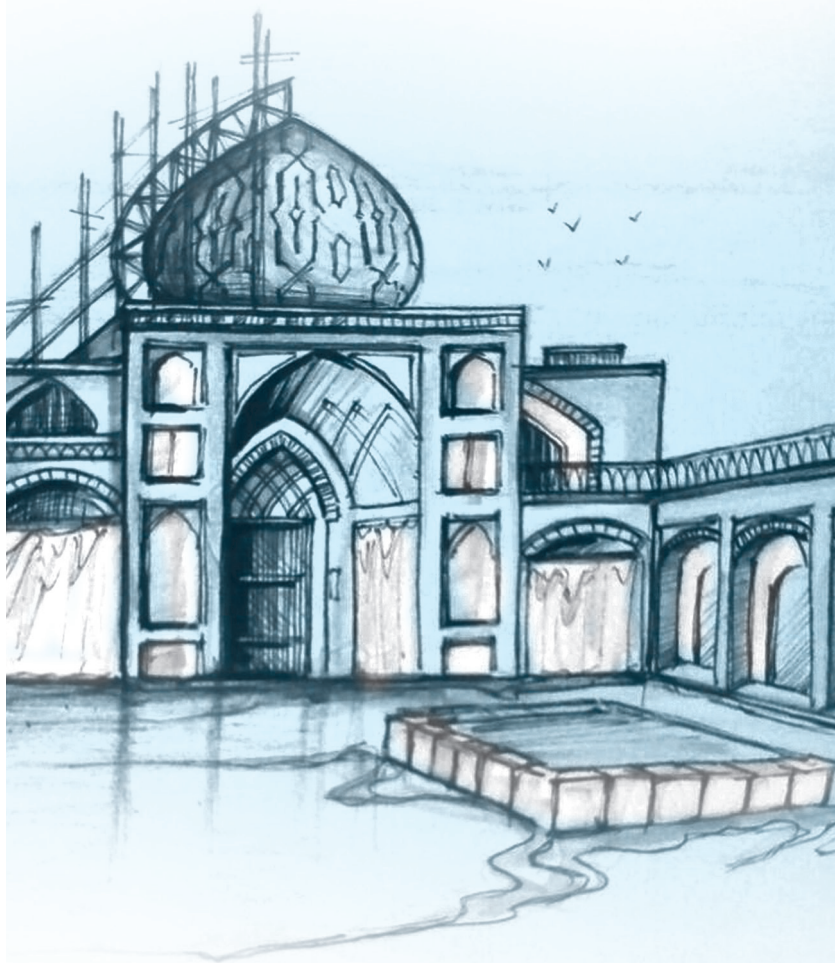
با اینکه در و دیوار پر شده از اینکه « لطفاً با کفش پا روی فرش‌ها نگذارید»، بعضی‌ها حوصله ندارند دم در کفش‌داری کفش‌هایشان را بکنند و با کفش‌های آلوده و کثیف، وارد محوطه اصلی امامزاده می‌شوند. توجیه‌شان هم این است که بقیه هم همین کار را می‌کنند! با این که بعد از دعای کمیل، مداح و سخنران بارها تذکر می‌دهند که « لطفاً نظافت را رعایت کنید»، باز هم فرش‌ها پر از لکه‌های سفیدی است که با کمی دقت معلوم می‌شود دستمال کاغذی‌های مچاله شده‌اند. بعضی‌ها به خودشان زحمت نمی‌دهند دستشان را تا سطل زباله دراز کنند و معتقدند امامزاده خادم دارد برای همین کارها! این حرف‌ها و توجیه‌ها، شاید وجدان این آدم‌ها را ساکت کند، اما چیزی از زشتی عملشان کم نمی‌کند. این بی‌احترامی‌ها تصویر زیبایی از یک آدم مذهبی به جامعه ارائه نمی‌دهد و باعث می‌شود چهره زشتی از متدین ترسیم شود. تصور کنید یک توریست خارجی به امامزاده‌ای بیاید که دو سه نفر از این دست آدم‌ها در آن به خیال خودشان با امامزاده صمیمی شده‌اند و در حال خودشان هستند. صحنه‌ای که آن توریست با آن مواجه می‌شود، واقعاً در شأن امامزاده است؟ خدا نکند که توریست از آن مسیحی‌هایی باشد که در تمام مدت مراسم یکشنبه‌های کلیسا، شق و رق می‌نشینند و با احترام تمام در سکوت، به سرودهای مذهبی گوش می‌دهند. آن وقت می‌تواند این نوع صمیمیت زننده و آزاردهنده را بفهمد؟

این بی‌احترامی‌ها فقط در رفتارهای معمولی خلاصه نمی‌شود. اینکه کسی در قالب یک نذری ساده که با نوشته‌ای خرافی یا حدیثی غیرمستند همراه شده، در فضای پاک امامزاده خرافه‌ای را بین مردم رواج دهد و نگاه چند آدم ساده‌دل را به مذهب خدشه‌دار کند، اینکه کسی با نگاه اشتباه و عوامانه به دین، از فضای امامزاده استفاده

کند تا دستورالعمل‌هایی اشتباه و نامعتبر را برای مردمی که به قصد هدایت به آن‌جا آمده‌اند صادر کند و...، این‌ها هم نمونه‌هایی از همان بی‌احترامی‌هایی هستند که هیچ سنخیتی با عظمت وجود امامزادگان علیهم‌السلام ندارند و ای بسا که در دسته گناهان کبیره هم قرار بگیرند. صمیمیت با آدم‌های بزرگ خوب است، اما صمیمیتی که از یک روح بزرگ با رفتاری بزرگ سر بزند و تو را شبیه کند به همان آدم بزرگ. آدمی به عظمت و بزرگی یک امامزاده.

فصل ششم

کاشی‌های فیروزه‌ای



راه زیادی آمده است و اینجا کسی را نمی‌شناسد. به دعوت تو آمده اما. غریب است و بی‌سرپناه. آمده تا تو را کمک برساند. می‌داند تو به آن‌چه او دارد، محتاجی و نمی‌تواند دست‌خالی‌ات را ببیند. دلش از رحمت است و دستش از برکت. اما، این مهمان خوانده، بی‌سرپناه است. مگر می‌شود؟ رسم ماست که وقتی مهمانی را دعوت می‌کنیم، قبل از هرچیز لوازم پذیرایی و راحتی او را فراهم می‌کنیم. محلی در خور شأن و جایگاه او برایش تدارک می‌بینیم و باز هم نگرانیم که مبادا حرمتش را رعایت نکرده باشیم. پس چطور می‌شود مهمانی را که عزتش برایمان ثابت شده است، بی‌سرپناه مناسبی رها کنیم؟

امام‌زاده‌ها همان مهمان‌های عزیز و رحیم و بابرکت هستند؛ به دعوت ما و به اجابت ما آمده‌اند. برای همه‌مان بدیهی است که حیات و ممات این بزرگواران در دست‌ودل‌بازی‌شان تفاوتی ایجاد نمی‌کند؛ آن‌ها به همان اندازه که در حیاتشان گره‌گشا بودند، اکنون نیز هستند. پس بر ما واجب است، به عنوان میزبان و حتی به عنوان محب نوادگان اهل بیت علیهم‌السلام، بهترین پذیرایی را از ایشان بکنیم و در خدمتشان باشیم. یکی از خدمات مهمی که باید به امامزادگان ارائه شود، ساخت و ساز و آبادانی حرم شریفشان است. در این فصل نگاهی می‌اندازیم به وضعیت ظاهری امامزادگان و وظیفه ما در قبال آن.

یک حوض نور

دلت گرفته است. هیچ کدام از خیابان‌ها و حتی کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر آرامت نمی‌کند. در ترافیک اتومبیل‌ها و افکارِ شلوغِ گیر کرده‌ای که از دور، گنبد و گلدسته‌ای چشم‌هایت را روشن می‌کند. بی‌اختیار، مسیرت را کج می‌کنی. چند لحظه بعد خودت را روبروی سردر کاشی‌کاری شده‌اش می‌بینی، اما هنوز شک داری وارد بشوی یا نه.

وارد می‌شوی و اتاقک کوچک و ساده‌ای را می‌بینی پر از چادرهای رنگی و بعد، حیاطی نسبتاً بزرگ، که بنای امامزاده در گوشه‌ای از آن قرار گرفته است. درخت‌های کهن سال اینجا، حکایت از سال‌های درازی دارند که این امامزاده پذیرای زائرهایش بوده است. نزدیک‌تر می‌روی. حوض فیروزه‌ای حیاط، مژدهٔ تطهیر می‌دهد به دل زائران. شیر آب را باز می‌کنی و یک مشت نور و آب می‌ریزی به جان خسته‌ات.

در گوشهٔ حیاط، چند خانواده را می‌بینی؛ مادری دارد برای اهل خانواده غذا می‌کشد. فکر می‌کنی به لذت‌های خانوادگی در کنار امامزاده و هم‌بازی شدن بچه‌ها با هم کنار بقعه‌های نور.

نزدیک بنای امامزاده می‌شوی. روبروی ایوان و ستون‌هایی که تو را به داخل بقعه می‌برد. چشم‌ت مات تزئین قاب بیرونی ایوان شده است. داخل ایوان به ارتفاع تقریبی یک‌متر از سنگِ مرمرِ سبز و بقیهٔ دیوارها و سقف با گچ‌بری ساده و آینه‌کاری تزئین شده است. انگار بنای این بقعه همه چیز را برای آرامشِ بصری زائر، فراهم می‌کند. اذنِ دخول را زیر لب می‌خوانی، قطره‌ای از آب وضویت بر زمین می‌چکد و قدم برمی‌داری.

در دنیای زیبای معماری اسلامی غرق می شوی. کاشی کاری های لاجوردی، راه های آسمان را نشانت می دهند و زاویه های منحنی گنبد و محرابِ امامزاده، انگار که مأمنِ روح باشند. زیر گنبد و میانه بنا، سازه چهارگوشی را می بینی که دیوارهایش همه مشبک اند. انگشتان دیوارهای ضریح را می بوسی و چشمانت بوی باران تازه می گیرد. انگار دلت که از هیاهوی شهر پر شده، تبدیل به یک سکینه آسمانی شده است.

از پنجره های گنبد، آفتاب روی ضریح پخش می شود و کفترهای سفید در فضای داخلی گنبد پرواز می کنند. فکر می کنی اینجا چقدر شبیه بهشتی کوچک است. رو به قبله می ایستی و سجاده ای پهن می کنی و آرام قدامت را زیر لب می خوانی. اینجا امامزاده است، مأمن آرامش تو.

دو طلای پنهان

درست مثل وقتی که غذای خوشمزه ای را بگذاری آخر وقت بخوری که از مزه بیفتد، یا مثل وقتی که مُشتی از طلا داشته باشی اما روی آن خاک سیاه بریزی. حکایت امامزاده ای که مهجور مانده باشد هم، همین است. مهجوریت یک امامزاده، بیش از هرکس، متوجه متولی آن است. این که قطبِ نور در دستِ تو باشد، اما فقط بشود محلِ رفت و آمد چند رهگذر.

دغدغه دین داری و دائم فکر می کنی چطور می توانی قدمی برداری در این راه، در حالی که مُشتی نور و طلا در دستانِ توست، اما حواست نیست.

امامزاده همان نقطه نوری است که باید چشم گیر باشد و، جلايِ این طلا به دستِ توست.

امامزاده باید محل اجتماع خانواده‌ها باشد. جایی که درمان دردهایشان را در آن‌جا می‌بیند. توی متولی اگر خوب آن‌جا را فضا سازی کنی، با معماری سنتی و اسلامی که هرگز در برابر ساخت و سازها و دکورهای غرب، کم نمی‌آورد و روح ایرانی مسلمان را، جز آن راضی نمی‌کند.

جان ایرانی مسلمان، همان حوض کوچک و ساده با گلدان‌های شمعدانی قرمزی که دورش چیده شده را می‌خواهد و همان گنبد و بارگاه معنوی با معماری اسلامی، همان کاشی‌های فیروزه‌ای و همان آینه کاری‌ها.

مناسبت‌های مذهبی بهانه خوبی است که مردم را دعوت کنی به آستان مقدس امامزاده. با تدارک بهترین برنامه جشن یا عزاداری، با اجرای مسابقات فرهنگی برای کودکان و نوجوانان. می‌توانی کلاس‌های قرآن و تفسیر و احکام را در امامزاده برگزار کنی، یا حتی می‌شود هنرهای اسلامی مانند خطاطی و تذهیب و ... برقرار کرد. راه زیاد است، تا تو امامزاده را تبدیل کنی به مقصد مردم. تنها به برگزاری نماز جماعت اکتفا نکن، این مکان شریف بیش از این می‌تواند در روح زندگی مردم، دخیل شود.

خانواده‌های این شهر به نور نیاز دارند و امامزادگان آمده‌اند که همراهی‌شان کنند در مسیر آسمان. تو واسطه این امری، توی متولی.

سه

خانه‌ی آن سوترت را ساخته‌ای؟

از وقتی که یادت می‌آید، بنای امامزاده نیمه‌کاره است. همیشه مقداری گچ و سیمان و آجر، گوشه‌ای از حیات امامزاده ریخته شده و هر از گاهی می‌بینی کارگری مشغول کار است. گچ‌بری‌ها خیلی وقت

است سفید مانده‌اند و طرحی رویشان نقش نیست، درها بدون رنگ‌اند و دیوارهای نیمه‌افراشته دور و بر بنای امامزاده دیده می‌شود. علاوه بر همه این‌ها، یک چیز دیگر هم هست؛ یک صندوق که ورودی امامزاده گذاشته شده و رویش نوشته شده است «کمک برای ساخت بنای امامزاده». گاهی دیده می‌شود کسی چیزی تویش بیندازد. اما آن قدری کم است که متولی امامزاده می‌داند تا مدت‌ها لازم نیست صندوق را باز کند. این وصف حال خیلی از امامزاده‌های ماست. بنای امامزاده‌ها قدمت بسیاری دارد و بعد از گذشته زمان طولانی، نیاز به بازسازی و ترمیم پیدا می‌کنند. همین‌طور به علت افزایش جمعیت، نیاز به توسعه و گسترش دارند. اما هزینه این بازسازی و توسعه از کجا تأمین می‌شود؟

ما ایرانی‌ها، خودمان را شهر به شهر، مهمان‌نواز می‌دانیم و این را همیشه ثابت کرده‌ایم. تمام سعی‌مان را می‌کنیم تا به مهمانمان بدنگذرد یا خدای ناکرده، به او جسارت و بی‌احترامی نشود. هرطور هست مواظب حرمت او هستیم و حتی‌الامکان سعی می‌کنیم نیازهایش را برطرف کنیم.

امامزاده‌ها، قطعاً مهمانان ما ایرانی‌ها هستند. ما ایرانی‌ها و از آن مهم‌تر، ما شیعیان. حالا که این‌چنین منتی بر سر ما گذاشته شده که میزبانی این خاندان عزیز را بکنیم، از این موقعیت چطور استفاده می‌کنیم. قطعاً این یک موقعیت است، یک نعمت که در قیامت از ما درباره آن سؤال خواهد شد.

از حسن خلق و بخشنده‌گی ایرانی شیعه به‌دور است که امامزاده‌اش را با خانه‌ای نیمه‌کاره رها کند و به لوکس‌ترین تزئینات خانه‌اش برسد. بعید است دعوت متولیان امامزاده برای کمک به بازسازی حرم را ببیند و بی‌اعتنا عبور کند. بعید است هربار تعمیرات ناتمام امامزاده را می‌بیند، تنها سر تأسفی تکان بدهد و عبور کند.

رسم مهمان‌نوازی این‌طور اقتضا می‌کند که امام‌زاده را اگر از خانه خودت مهم‌تر نمی‌دانی، لااقل به فکرش باشی. به حرمتِ عزیزی که در آن‌جا حضور دارد، به پاس وجود نازنینش، باید خانه‌اش را گُل گرفت و آذین بست. برای اکثریت متوسط مردم، همان کمک‌هایی که اگرچه به نظر کم می‌آید، اما وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، دیواری را بالا می‌برند و طاقی را آینه‌کاری می‌کنند، بزرگ‌ترین مهربانی و البته انجام وظیفه است. و برای آن طبقه‌ای که خداوند به مالشان برکت داده و پرروزی‌شان کرده، سهم بیشتری اگر انتظار برود، به‌جاست. بعضی آدم‌ها خشت و آجرهای این دنیا را می‌بینند و سقفی که بالای سرشان است. راضی‌اند و خوشحال. اما بعضی دیگر، به بی‌سرپناهی آن دنیایشان فکر می‌کنند و هرچه در این دنیا خانه و ملک و زمین داشته باشند، می‌دانند چیزی به آن دنیایشان نمی‌رسد، اگر واقف نباشند.

یادمان باشد، اگر ما در این دنیا از امام‌زادگان پذیرایی کنیم و خانه‌شان را آباد کنیم، آن‌ها در آخرت از ما پذیرایی می‌کنند و روزی که همه بی‌سرپناه و سرگردان‌اند، پناه و مأویمان می‌دهند....
برای آن دنیایت از حالا مشغول به کار شو. یک آجر حتی.

فصل هفتم

قطب فرهنگی



فرهنگ در زندگی انسان‌ها، مثل هوا برای تنفس می‌ماند که همه موجودات به آن نیاز دارند. حیات اجتماعی انسان در گرو این است که فرهنگ زیستن در جامعه در او نهادینه شود.

و چه بهتر است وقتی آیین زندگی کردن را خدایی برای انسان نوشته باشد که ظاهر و باطن و مبدأ و منتهای خلقت را خودش طراحی کرده است. فرهنگ از دو عنصر اصلی تشکیل شده است: «هویت» و «رفتار». درست به مثابه اکسیژن و هیدروژن که «آب» را می‌سازند.

انسان‌ها زمانی می‌توانند در جامعه زندگی کنند که «هویت»شان با باورها و ارزش‌های مشترک شکل گرفته باشد و در کنار آن بدانند «چگونه» رفتار کنند. همان چیزی که این‌روزها به نام «سبک زندگی» می‌شناسیم.

تلاش ساده‌ای نیست، که هویت و سبک زندگی را در یک جامعه تقویت کنیم. اما توجه به ظرفیتی چون «بقاع متبرکه» می‌تواند به فتح این قلّه دشوار کمک کند. همان رهنمود ارزشمند رهبر انقلاب بر تبدیل شدن امام‌زادگان به «قطب فرهنگی».

در این فصل می‌خواهیم از جایگاه، کارکردها و ظرفیت‌های بقاع متبرکه امام‌زادگان جلیل‌القدر در «فرهنگ» صحبت کنیم.

یک مکانی برای تجمع

قرار نیست بحث زیست‌شناسی راه بیندازیم و از ساختمان بدن موجودات زنده بگوییم. قرار نیست که مثل یک جانورشناس از انواع و اقسام جانوران صحبت کنیم. اینجا حرف از چیزی دیگر است.

از دوران مدرسه، آن زمان که در دوره ابتدایی درس می‌خواندیم، یادمان دادند که موجودات، دو نوع زندگی متفاوت دارند؛ گروهی به صورت جدا از هم و منفرد زندگی می‌کنند، گروهی هم به صورت دسته‌جمعی هستند که اجتماعاتی را پدید می‌آورند. نوع زندگی گروه اول، فردی است و گروه دوم، اجتماعی. بهترین مثال برای نوع زندگی اجتماعی مورچه‌ها یا زنبورها هستند. اگر به زندگی و رفتار این موجودات ریز اما پرکار دقت کنیم و مؤلفه‌های زندگی انسان‌ها و این حیوانات کوچک را کنار یکدیگر قرار دهیم، معنای زندگی اجتماعی را به خوبی در می‌یابیم. از نمونه‌های بارز اجتماعات ما انسان‌ها، حضورمان در کنار هم برای پیش‌برد کارهای شهر و دیارمان در کنار یکدیگر است. می‌توانیم با کمک یکدیگر پروژه‌ای را به سرانجام برسانیم و با ارتباط با یکدیگر است که می‌توانیم نیازهای اولیه‌مان را از خوراک و پوشاک و مسکن گرفته تا نیازهای بزرگ‌تر روحی و معنویمان را تأمین کنیم. در زندگی اجتماعی کسی به تنهایی نمی‌تواند زیست کند و زنده بماند. اقتضای این نوع زندگی دسته‌جمعی و گروهی، در کنار یکدیگر جمع شدن و تجمع کردن نیز می‌باشد. ما انسان‌ها نیاز داریم که کنار یکدیگر جمع شویم و ساعاتی را با هم بگذرانیم، به دور از دغدغه‌های روزمره و کاری زندگیمان. نیاز داریم که احساساتمان را به اشتراک بگذاریم.

در این میان خوب می‌دانیم که از دیرباز مردم ما، روحیه‌ی اجتماعی

و جمعی نسبتاً شدیدی دارند. مثلاً این روحیه را می‌توان در ایام محرم و عزاداری، یا ایام ولادت و شادی برای ائمه علیهم‌السلام مشاهده کرد.

قدیم‌ترها که فضای خانه‌ها مناسب گردهمایی‌های بزرگ نبود، مردم برای تجمع، از فضاهای باز اطراف شهر و روستا، میدان‌های شهر و این قبیل اماکن استفاده می‌کردند و مشکلی هم از جهت مهیا کردن ابزار برای‌شان به وجود نمی‌آمد. اما با گسترش فضاهای شهری و افزایش جمعیت، طبیعی است که دیگر آن فضاها توان پاسخ‌گویی به این نیاز را نداشته باشد.

همین شهرهای بزرگ خودمان را در نظر بگیریم، اگر قرار بود برای ایجاد هر تجمع و گردهمایی کوچک و بزرگی، همه در یک میدان جمع شوند، معضلات بسیاری پیش می‌آمد. مثلاً از نقاط بسیار دور برای آمدن به محل «تجمع» وسایل نقلیه زیادی احتیاج بود و مشقت فراوانی برای مردم داشت. از طرفی تأمین نیازهای اولیه این جمعیت بالا نیز کار دشواری است و این‌ها را جدای از اختلالاتی که در رفت و آمد و سیستم حمل و نقل شهری ایجاد می‌کند، باید در نظر گرفت. اگر قرار باشد همه مشکلات را یک به یک شماره کنیم، مجالی برای ادامه حرف‌هایمان نمی‌ماند.

بیاید با هم شهری را تصور کنیم که در آن محل و بنایی است دارای معنویت و حس عبودیت. مکانی است به عنوان پناهگاه برای مردم. پدر و مادرها، فرزندان‌شان را با خاطری آسوده به آن جا می‌فرستند، زیرا از امنیت اجتماعی و اخلاقی آن مکان خاطرشان جمع است. چنین مکانی هم امن است و هم سالم. حال اگر مردم شهر و محله برای برگزاری تجمعات بزرگ و کوچکشان، انجام فعالیت‌های فرهنگی‌شان و اموری از این دست نیاز به محلی داشته باشند، چه جایی بهتر از این مکان می‌توان پیدا کرد؟ فضایی که در آن عطر خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیچیده است و به دلیل وجود فرزندی از خاندان ایشان، پنااهی بنا

شده برای مراجعه مردم. مثلاً گروهی از جوانان را در نظر بگیرید که برای برگزاری هیئت محله، ساعاتی از روزشان را در این مکان می‌گذرانند، هم خیال خانواده‌هایشان راحت است، هم از کنار هم بودن بی‌نصیب نیستند.

فضای حرم امامزادگان، یکی از بهترین مکان‌ها برای اجتماع فرهنگی است. جایی که معنویت در آن است، فرهنگ مثل هوای پاکی جان انسان‌ها را شیرین می‌کند.

دو مشاوره

کسی را نمی‌توان یافت که از هر نظر کامل باشد و نقصی در وجودش نباشد. اگر روح انسان‌ها را زیر ذره‌بین قرار دهیم، این یقین برایمان پررنگ‌تر خواهد شد.

بعید است انسان عاقلی باشد که ادعای کمال کند، چرا که همین ادعای غلط به نوعی نقص او به حساب می‌آید. دور از ذهن نیست که در این موجود دو پای ناطق، گره‌های متعددی به وجود بیاید. گره‌هایی که از رابطه انسان با خودش شروع می‌شود و تا رابطه‌اش با خدا ادامه پیدا می‌کند. در این میان گاه خود فرد، مقصر به وجود آمدن این مشکلات و دست‌اندازش است و گاه دیگران او را رها نمی‌کنند و سبب مشکلاتش می‌شوند. به خاطر همین نقص‌ها و به وجود آمدن این گره‌هاست که اگر از کسی بپرسی آیا در زندگی مشکلی دارد یا نه؟! پاسخ منفی دریافت نمی‌کنی! اگر کلید خانه‌مان خراب شود به قفل‌ساز مراجعه می‌کنیم و هنگام مریضی و بیماری به مطب دکتر می‌رویم. به همین جهت، منطقی و عقلانی است که برای باز کردن

این گره‌های ریز و درشت هم باید پیش اهل فن رفت. کسانی که در این زمینه تحصیل کرده و مدت‌ها در میان مردم حضور داشته‌اند و تجربه‌های مختلف کسب کرده‌اند. کسانی که سابقه ایمانی و علمی‌شان می‌گوید که برای رفع مشکلات و مشاوره قابل اعتماد هستند. چنین مشاورانی سخنشان نور می‌پاشد بر دل مخاطب. حال اگر امر خطیر مشاوره در جوار فردی جلیل‌القدر باشد، روح ملکوتی آن بزرگ و فضای معنوی و آرامشش، می‌شود سبب که گره‌ها باز شوند و مشکلات به درستی حل شوند.

یکی از فعالیت‌های فرهنگی مهمی که در جوار حرم امامزادگان اتفاق می‌افتد، همین مسأله مشاوره است. مشاوره مذهبی، اخلاقی، خانوادگی و

حالا جوار امامزادگان مثل زمان حیاتشان رونق دارد در جهت حل مشکلات مردم. همان‌گونه که در گذشته به آن‌ها مراجعه می‌کردند، امروز هم سبب هستند برای مراجعه مردم جهت حل مشکلاتشان.

سه

حضور مبلغین دینی

بعضی از انسان‌ها فرصت‌ها و امکاناتی دارند که دیگران با دیدن آن‌ها غبطه می‌خورند و با خود می‌گویند که اگر آن فرصت را در اختیار داشتند، کاری می‌کردند کارستان! در اکثر این موارد کسانی که بخت یارشان بوده و این فرصت را در اختیارشان گذاشته، از آن کمتر بهره می‌برند و کمتر قدرش را می‌دانند. انگار در عالمی دیگر سیر می‌کنند و زمانی متوجه فرصتشان می‌شوند که آن نعمت را از دست داده‌اند. این حکایت حال ما ایرانی‌های مسلمان شیعه است. نعمت حضور و وجود انسان‌هایی از جنس نور داریم و دینی که کامل‌ترین دین است،

اما از این نعمت بزرگ در جهت گسترش دینمان به درستی استفاده نمی‌کنیم.

اگر ادیان دیگر چنین نعمتی داشتند، چنین افراد بزرگی که محل دفنشان پناهگاه و محل آرامش مردم است، چنان استفاده‌ای از این نعمت می‌کردند که تا قرن‌ها ثمراتش قابل مشاهده بود.

ما برای درگیر کردن حس مردم، نیاز به چیزی نداریم و همین نعمت حضور امام‌زادگان و رابطه مردم با ایشان، بهترین موقعیت است برای هرچه بهتر کردن دین و زندگی مردم.

اگر روزی به سراغمان بیایند و بگویند قرار است این نعمت از شما گرفته شود، تازه تلنگر می‌خوریم که عجب گوهری را داشتیم و قدرش را ندانستیم.

ما باید از مرقد امام‌زادگان و فضای مناسبشان حداکثر استفاده را ببریم و برای مبلغان دینی را بیشتر از قبل در آن‌جا برنامه بگذاریم تا با روش‌های اصولی و درست، محتوای ناب آیین و دینمان را در اختیار همه قرار دهند؛ تا انشاءالله شاهد روزی باشیم که از هم وطن‌هایمان گرفته تا مردم دیگر سرزمین‌ها، اگر دنبال جواب سؤالاتشان در زمینه‌های دینی هستند با مراجعه به مقبره امام‌زادگان و بقاع متبرکه به مرادشان برسند و پاسخشان را دریافت کنند.

چهار کلاس‌های آموزشی

دو آشپز می‌خواهند در برنامه‌ای با یکدیگر مسابقه بدهند، به هر دو مواد و وسایل اولیه یکسان می‌دهند و از آن‌ها می‌خواهند تا یکی را آماده کنند.

مواد لازم مشخص است و ادامه کار بستگی به سلیقه خودشان دارد.

هر دو مواد را به ترتیب مورد نظر با یکدیگر مخلوط می‌کنند و فوت و فن‌های لازم را به کار می‌گیرند و در انتها قالب‌های متفاوتی را برای ریختن مادهٔ خام انتخاب می‌کنند. بعد از اتمام زمان پخت، وقتی مزهٔ هر دو را بچشی، می‌بینی که تفاوت دارند. دست‌پخت این آشپز با دست‌پخت دیگری متفاوت شده و فوت و فن‌هایی که بلد هستند، این تأثیر را گذاشته است. در صورتی که مواد اولیه یکی بوده است.

آموزش هم دقیقاً همین‌طور است. این که آموزش و مواد آن را دست کدام آشپز بدهیم، مهم است. دست آشپزی که ماهر است یا آشپزی که زیاد وارد نیست؟ کدام یک بهتر است؟

فرزندان ما مثل مواد لازم برای آشپزی می‌مانند. دارای فطرت پاکی که خدا به آن‌ها داده است. وقتی این مواد لازم را برای تربیت و آموزش در اختیار آشپزی ماهر قرار دهیم، ثمره‌اش را خواهیم دید و چقدر خوب می‌شود اگر از ظرفیت عظیم امامزاده‌ها و مقبره‌هایشان در این جهت استفاده شود. این مکان‌های مقدس این ظرفیت را دارند که اگر خانواده‌ای تصمیم داشت فرزندش را برای آموزش به جایی بفرستد، با اطمینان مقبرهٔ یک امامزاده را انتخاب کند. زیرا هم محیط را سالم و امن می‌داند و هم اطمینان پیدا می‌کند که به جهت مقدس بودن فضا و آبرویی که این امامزاده نزد مردم دارد، از بهترین استادها و آموزش‌ها استفاده خواهد شد. در این صورت نه تنها محیط معنوی روی فرزندان تأثیر می‌گذارد، بلکه آن‌ها از ابتدا در محیط مذهبی رشد کرده و به امید خدا تا انتهای عمر، ثمرهٔ این تربیت را خواهند دید.

چیزی که امروز ما در جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگر به آن نیاز داریم، توجه ویژه به این مکان‌های مقدس است. مکان‌هایی که ظرفیت‌های متنوعی دارند و امروزه ما تنها از بخشی از آن‌ها استفاده کرده‌ایم. قطعاً در روز جزا، خداوند از این نعمت و دیگر نعمت‌ها از ما سؤال خواهد کرد. امید آن‌که شرمندهٔ این نعمت الهی نشویم.

گنجینه‌های

ویژه روز تجلیل از امامزادگان و بقاع متبرکه

